



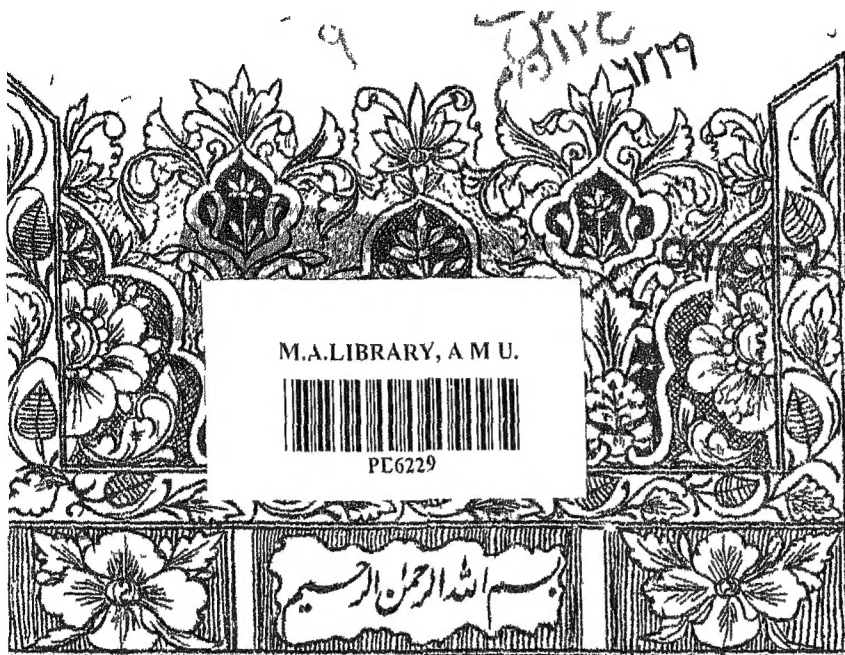
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بفضل خلاق زمان برکت سلطان لاویا و الواصلین بریان الاصفیاء الکاملین  
شیخ الشیوخ محبوب بارگاه قادر قوی حضرت مولانا نظام الدین محمد نصیر الدین قسری



بموجب مقبول بارگاه خلاقی حضرت حافظ سید شاه غلام حیلانی رزاقی به تصحیح برادر صغیر  
مهرج سیادت مستند جناب حافظ سید شاه غلام حیلانی رزاقی به تصحیح برادر صغیر

مطلع و حیات الکنع و حیات



2002

الحمد لله الصمد الرزاق للارواح والاشباح الخلاق للموجودات جميعاً بالحكمة البالغة الباهرة  
والصلوة والسلام على سيد العالم بالتخلق بالاخلاق الالهية الشريفة البالغة افضل الرسل  
والانبياء بما لا يمتن به الا عالم الغيب والشهادة وعلى مقتضى من الال في الاصحاب ولى السعادة  
وعلى من تنهمم بالاخصان بالمعرفة والعبادة ويعبد فيقول تراب اقدام الفقه القادر كثير  
الله تعالى وعز وجل يا تجلى بحق خلقه قلوب الولايا وترقى العرفاء الاصفياء  
نظام الدين محمد بن قطب العلماء ومركز دائرة المعارف الربانية والاسرار الالهية  
قطب الدين السهالي مؤيد الانصارى بحمد الله انه اذ قد صعد معارج العبادة وسجد جود  
بتحصيل النقا والشيخ قدوة الاوليا وحمدة العرفاء حاوى المعارف الالهية جامع الاسرار  
الربانية قطب لوقت السيد عبد الرزاق بالله تعالى ظله الظليل على الخلق الخلق  
انما نطق على عظمة على سائر ان يكتب بعض احواله الجليلية فقصم الغرم وعلى الله التكاليف  
وهو الموفق ويرجو ان يتكبر به الله تعالى ببركة صحته العلية الى ما يشئ وان تكون هذه الرسالة

الباقى

بسم الله الرحمن الرحيم  
العبودية القياده  
ابتهدى

[illegible]







آنغزیه گفت از سیرت علویه و جبلت بهیه که تجربه و تقرب باشد آگهیم که ازین چیز با رغبت و رضا نیست ولیکن از اینها صاحبزاده والا میان صاحب میان غلام دوست محمد سله الله تعالی در قاه الی مدایح المال و میان منگری سله الله تعالی که برادر علقی میان غلام دوست می شوند با مرکه بدین والا صوب باشد فرمود اینها هر دو برادرند و سله الله یعنی مادر میان منگری مادر ایشان است یعنی با یکدیگر معاشرت دارند و صاحبزاده والا مادر برادر خود را مادر خود پندارند و همچنین واقع شد صاحبزاده والا شفقت بحال برادر خود چنان نمودند که بکله آنها همچنین زیاده هیچی معاشرت فرمودند که بادی مطلق و حبیبش خاتم مسلمان سید عالم صلوات الله تعالی علیه علی آله الطاهرین و مقتضیان با تار نوی رضی بآن هست سله الله تعالی بعد از آن آنغزیه مخلص صادق بحجاب حضرت اعلی الله در جبهه فی العلمین باز برض است ند که در حق صاحبزاده والا چیزی فرمایند فرمودند استقامت نمایند و هرگز قصد تحصیل معاش بجانب امرا و اعمال نکنند همه خوب خواهد شد و آنچه از پیر و شکیر خود برین سید بوی نموده ام بوی مشغول باشد انشاء الله تعالی نافع خواهد شد و مرضی حق تعالی خواهد شد بلکه همه یار آن طالب حق تعالی بگویند که هر آنچه با آنها ارشاد یافته بجه و جهد کوشش فیض آبی خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن آن مخلص صادق بعرض رساند که وجه گدازان ندارند چگونه استقامت نمایند فرمود که مگر در خانه نشسته چیزی مدد معاش نداشته بودم و رزق مطلق رزق رساند بطوریکه از دیگران مواسات کرده شد این چند کلمات در میان آمد بعد از آن متوجه بحجاب رب خود شد و بعد ساعتی ملاقی بحق شد قدس سره العزیز حق تعالی از برکات وی مامریان را بهره مند گردانند قدس سره الاصفی و بدانا بقسط الاوفی و هم شنیده شد که بعضی از کار ارشاد فرمود که از دور دوی سطر رزق و وجه معاش

نشان کار در آنجا که صاحبزاده است

سید عالم صلوات الله تعالی علیه  
آنغزیه گفت از سیرت علویه و جبلت بهیه که تجربه و تقرب باشد آگهیم که ازین چیز با رغبت و رضا نیست ولیکن از اینها صاحبزاده والا میان صاحب میان غلام دوست محمد سله الله تعالی در قاه الی مدایح المال و میان منگری سله الله تعالی که برادر علقی میان غلام دوست می شوند با مرکه بدین والا صوب باشد فرمود اینها هر دو برادرند و سله الله یعنی مادر میان منگری مادر ایشان است یعنی با یکدیگر معاشرت دارند و صاحبزاده والا مادر برادر خود را مادر خود پندارند و همچنین واقع شد صاحبزاده والا شفقت بحال برادر خود چنان نمودند که بکله آنها همچنین زیاده هیچی معاشرت فرمودند که بادی مطلق و حبیبش خاتم مسلمان سید عالم صلوات الله تعالی علیه علی آله الطاهرین و مقتضیان با تار نوی رضی بآن هست سله الله تعالی بعد از آن آنغزیه مخلص صادق بحجاب حضرت اعلی الله در جبهه فی العلمین باز برض است ند که در حق صاحبزاده والا چیزی فرمایند فرمودند استقامت نمایند و هرگز قصد تحصیل معاش بجانب امرا و اعمال نکنند همه خوب خواهد شد و آنچه از پیر و شکیر خود برین سید بوی نموده ام بوی مشغول باشد انشاء الله تعالی نافع خواهد شد و مرضی حق تعالی خواهد شد بلکه همه یار آن طالب حق تعالی بگویند که هر آنچه با آنها ارشاد یافته بجه و جهد کوشش فیض آبی خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن آن مخلص صادق بعرض رساند که وجه گدازان ندارند چگونه استقامت نمایند فرمود که مگر در خانه نشسته چیزی مدد معاش نداشته بودم و رزق مطلق رزق رساند بطوریکه از دیگران مواسات کرده شد این چند کلمات در میان آمد بعد از آن متوجه بحجاب رب خود شد و بعد ساعتی ملاقی بحق شد قدس سره العزیز حق تعالی از برکات وی مامریان را بهره مند گردانند قدس سره الاصفی و بدانا بقسط الاوفی و هم شنیده شد که بعضی از کار ارشاد فرمود که از دور دوی سطر رزق و وجه معاش

شود و حضرت قدس سره الاصفی در طریقہ قادری بود و حرف بیعت بجناب قدوہ عشاق  
و اصلمان بحق مستغرق بجناب احد مطلق سبح بحر حقیقت و سنار راه طریقت قطب وقت میر  
سید عبد الصمد مظہ العالی خدا نامہ و مزار مبارک وی در احمد آباد گجرات یزار و تیرک و دوی  
بجناب شاہ شیخ اسلام ہدایت اللہ خدا نامہ قادری بیعت کردہ و اجازت گرفت ظاہر از خطہ  
عرب مدفون است و دوی بجناب شیخ المشائخ الکبار عارف کامل قدوہ موحدان اصلہ شاہ حسین  
خدا نامہ قدس سرہ در برہان پور مرقد مبارک دار و یزار و تیرک بہر دوی بشیخ اسلام قطب وقت  
شاہ امان اللہ امالی رحمہ اللہ تعالی و دوی بشیخ الاسلام بشاہ ابراہیم بکھری می پیوندد و دوی  
بشیخ اسلام شاہ ابراہیم ملتانی و دوی بشیخ اسلام میران سید بخش فرید بکھری و دوی بشیخ اسلام  
شاہ جلال و دوی بشیخ اسلام سید محمد و دوی بشیخ اسلام شیخ بہاؤ الدین و دوی بشیخ اسلام شیخ ابوبہا  
و دوی بشیخ اسلام سید حسن قادری و دوی بشیخ الاسلام شیخ موسی قادری و دوی بشیخ اسلام  
سید علی قادری و دوی بشیخ اسلام میر سید احمد برادر سید محمد بغدادی و دوی بشیخ اسلام سید محمد  
بن ابی صالح قادری و دوی بشیخ اسلام بمیر سید عبد الرزاق خلعہ صدق حضرت قطب الاقطاب  
غوث اعظم حضرت پیر و سنگ سید محی الدین عبد القادر جیل و دوی بشیخ اسلام بہ پیر بزرگوار قطب  
الاقطاب غوث اعظم محبوب ربانی حبیب سبحانی شیخ عبد القادر جیل قدس سرہ و دوی بشیخ الاسلام  
شیخ ابوسید مبارک مخدومی و دوی بشیخ اسلام شیخ ابو احسن علی بھکاری و دوی  
بشیخ الاسلام شیخ ابوالفرح طرسوسی و دوی بشیخ اسلام شیخ عبد العزیز  
مینی و دوی بشیخ اسلام شیخ ابوبکر شبلی و دوی بشیخ اسلام سید طائفہ جنید  
بغدادی و دوی بشیخ اسلام خال خود شیخ سری سقطی و دوی بشیخ اسلام شیخ  
معروف کرخی و دوی بشیخ اسلام شیخ داؤد طائی و دوی بشیخ اسلام شیخ حبیب عجی

55

شیخ الاسلام  
شاہ ولی اللہ

۱۱۱

店

الإسلام

12.000

۱۱۱

السلامة

11. 11.

السلامة

لا يسلط

لا إله إلا الله  
محمد رسول الله

الاسلام

فقط

مخبر

الاسلام  
في مكة

البراق

الحمد لله

10



ووسی بشیخ اسلام تاج محدثین و فقہا و عرفا شیخ حسن بصری قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم پاک  
 فی اخلافہم ووسی بامیر المؤمنین سید الاولیاء صاحب رسول اللہ ووالید الطولی فی المائتہ  
 و المناقب شجر لایدرک الواصف المطری خصائصہ و ان یک سابقا فی کل ما وصفہ  
 اسد اللہ الغالب مظهر العجائب و الخرائب علی ابن ابی طالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و اللہ  
 درمن قال و اوضح بالتاویل ما کان مشکلا علی علم نالہ یوصیہ علیہ السلام و علی آلہ  
 ووسی بسید الانبیاء و المرسلین خاتم النبوة رحمۃ اللعالمین محمد مصطفیٰ صلوات اللہ تعالیٰ  
 علیہ و علی آلہ و اصحابہ الکرام و بادیه الہادی اطلق جبل و علا و بطریق حضرت  
 خواجہ معروف بامام معصوم سید الاتقیاء العرفاء باللہ تعالیٰ و اسرارہ کما یحب و مرضی  
 حضرت امام علی موسی رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ ووسی بہ پدر بزرگوار حضرت امام موسی کاظم  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ ووسی بہ پدر بزرگوار حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 ووسی بہ پدر بزرگوار حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ ووسی بہ پدر بزرگوار حضرت  
 امام علی زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ ووسی بہ پدر بزرگوار سید شہداء قرۃ عین  
 سیدۃ النساء فاطمہ زہرا بن امیر المؤمنین و سید الانبیاء و المرسلین حضرت امام حسین رضی  
 اللہ تعالیٰ عنہ ووسی بہ پدر بزرگوار حضرت امیر المؤمنین صاحب سؤل اللہ صلی اللہ علیہ  
 علی آلہ و اصحابہ وسلم و بطریق روحانیت کہ میرا طریق اولیسیہ می گویند اجازت از  
 جانب خواجہ بزرگ حضرت خواجہ سعید الدین ہشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ پناہ و نصیب  
 موبان بتقریبی نزول فرمود و مردم آنجا عقیدت بسیار دارند و اکثری از سادات  
 و غیرہ عقد بیعت دارند شخصہ تنہی مبايعت نمود و بعرض رساند قبول فرمود و آن  
 مرید صادق گفت من گرویدگی بجانب خاندان چشت دارم ہر چند ہمہ خانوادہ حاجت

السلام بن

و بطریق بزرگوار حضرت

و بطریق روحانیت

۱۲

آوردند چون وقت مغرب رسید نماز گذارد و تا عشا مشغول بر پختن خود شد حضرت شیخ خلیفه  
 چنان متوجه بجناب و دود حق بود که از خود غائب شد محض نوری مضمی ماند دیگر یاد دارم  
 که فرمود که مطابق قاضی مبارک وی بود و عزیز می دیگر از یاران حضرت قدس سره  
 العزیز می گفت که شنیده که باستان لاصق بود و حالت بر حضرت قدس سره العزیز متغیر شد  
 و ترس و خوف لاحق شدن گرفت پس برخاست بقاصله چند قدم از آنجا نشست  
 بعد از آن نور کم شدن گرفت تا اینکه صورت شخصیه جسمیه پیدا شد پس حضرت قدس سره  
 العزیز نزدیک می آمد و در ویش آب طلبید در آن نواحی حوضی بود از آنجا آورد و در  
 در آن حل نمود و خورد و بقیه را بحضرت عطا نمود و بخورد و در آن حال متغیر شد و از همه انبیا  
 دل سرد گشت پس گفت ما را همراه خود گیر گفت تو خرد سالی ابوبین تو در رخس خواهند شد  
 چه طور همراه برم پس از آن مردم که در آن نواحی بودند طعام آوردند بحضرت اجازت خوردن  
 نمود حضرت فرمود شما هم بخورید گفت اگر پُر کردن رو دهای خواستم چرا نزل بیرون شهر  
 می کردم و نخورد ایام ابتدای سراب بود پوشش خود بحضرت داد و حضرت پوشیده نشید  
 چون با خشب بیدار شدند در ویش است و نه پوشش پوشش خود را گرفته راهی شد  
 بنده از حضرت قدس سره العزیز پرسیدم که حالا آن در ویش کجاست فرمود و ان شاء  
 بعد کلمه گفت که در نقطه عرب فوت کرد علیه الرحمة چون روز مهیوید باشد آن رفیق که از راه  
 جدا شده بود آمد همراه وی شد مراجعت بجان نمود و چند می گذاشت چون ایام تکلیف رسید  
 از عوائق زمان از اشتغال کتاب ماند و چون وجه اسباب معاش در ضیق بود قصه  
 نوکری کرده جای نوکری می کرد و از علوفه بحاجت ضروری خود و حوائج من حیث علیها  
 می پرداخت و سختی بسیار داشت هر چه در وجه علوفه می یافت از برخی ازان بخواج میرزا

و از برخی از آن فقیرا مواسات میکرد بلکه از بیشتر مواسات می کرد و همچنین سگد رانید و شست  
 بارش داشت هرگز نمی ترسید مائیل وی کیاب بود در نواحی دکن پیش عالمی از علما بود  
 نوکر بود روزی پیش می بادیگر نوکران از سپاه نشسته بود یکی از اهل قلم وی گفت که  
 اینقدر سپاه نشسته کسی نیست که از فلان متمرود زبر بر آرد شخصی که تهور داشت گفت  
 که من میروم و دوی رامی آرام و برخاست و گفت سید عبد الرزاق رفیق میشوی گفت  
 میشوم هر دو برخاستند و پیش آن متمرود نشسته و گلویش گرفتند و سلاحی که داشت  
 از پیش می گرفته در گلویش ملحق ساختند آن متمرود مضطرب شد سپاه دوی گرداگرد  
 میگرویدند لیکن جرأت نمی یافتند و آن زمیندار متمرود گفت شما بادور شوید ما را می کشند  
 پس آمدن شما بالا بیفست پس تمامه زور را کفیل داد اهل قلم آن عامل آمدند و در آنچه  
 نشان خواطر آنها بود کردند پس ایشان فرمودند حالا هیچ وجه شبهه در رسیدن نیست  
 بگذاریم بگذراشتند و از وی شدند و گفتند که مایان میرویم در سپاه شما هر کسی آنچه بخواهد  
 داشته باشد هر چند مایان دو تن هستیم و حضرت نمی فرمود که هرگز در انوقت بیم و ترس  
 بوجهی نبود کسی قوت و قدرت نیافت و همچنین حوادث بسیارست و تو واضع بسیار  
 داشت و فقر از هر قسم در دایره خانقاه نزول میکردند و از ضروریات از طعام و خوراک  
 می شدند و چند روز اقامت می کردند و زاول بود هر روز همان بودند ازین سبب  
 مقروض بسیار شد اگر فقر البست و پنجاه و یازده می آمدند غله میدادند با اسباب  
 بختن هر قدر که می طلبیدند می یافتند اکثری از آنها قوم ملائیه هستند که مرکب خلایق  
 شرع سخنها می لاطائل میگفتند هرگز چیزی نمی گفت و پاداش نمیداد و بوقت مناسب  
 بر فوق و لیس نصیحت می کرد و بعضی از آنها در انوقت مقتدم شدند و در عالم نوکری در بلده

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

میرزا

احمد آباد گجرات بود شخصی گفت که در اینجا درویشی است که مردم در حق حسن ظن دارند و خدا نا  
 میگویند بوی سیم و بیعت بوی کنیم گفت بسیار خوب لقد استمعت اذ دعوت پس پیش حضرت  
 قطب قدوه عرفا حضرت میر سید عبدالصمد علیه الرحمة رسیدند و درخواست بیعت نمود  
 قبول فرمود و آنرا از کارار شاد فرمود و در حجرات چند ماه ظاهر از چار زیاده نباشد  
 اقامت داشتند و چند ساعت در شب بیار و ز از سعادت لقای نجمه شیخ بزرگوار خود  
 بهره مند میشد بعد از آن بمقام میرفت و در آخر شب بذكر مشغول می بود و در روز  
 خلق کنار میگرفت شخصی بجناب حضرت میر سید عبدالصمد علیه الرحمة بعرض رساند که سید  
 عبدالرزاق را بخلوت و چله امر فرما فرمود چله وی بر پشت اسپ است چون صاحب  
 قدس سره العزیز و اوقات ستر قدر بود و زبان مبارک را تا فیر قوی است بعنایت البقی بر  
 اسپ کشاد کار شد که با و لیای گئل در خلوت میشود و از جناب حضرت میر صاحب قدس  
 سره العزیز اجازت سیر جانی شد پس از احمد آباد متوجه شوی دیگر شد چند می نوکری  
 و خدمت فقره گذرانید بعد از آن از روحانیت حضرت میر سید عبدالصمد علیه الرحمة  
 اجازت اقامت در وطن ترک نوکری دریافت بوطن آمد و اقامت گرفت و از  
 اخلاق مرضیه ترغیب بدار بودن در شب مگر قلیل و میگفت مردم را مقدار پاس شب  
 یعنی ربع کفایت دارد و خودش از پاس شب کمتر می خسپید مگر اینکه عارضی پیدا آید  
 و یاران را موکد به بیداری می شد و از طلبه حق کسی که بسیار می خسپید راضی نمی شد  
 و موکد می ساخت که بشپ چیزی نخورند و در روز اندک تا احیای لیل و ذکر که صورت  
 بملکه معده می گیرد و نیک صورت یابد و خودش سیر نمی خورد و هر وقتیکه میخورد گرسنگی باقی  
 داشت اگر آنقدر باز خورد و جانش بود بلکه اگر زیاده از آن خورد و جایش هم داشت

قوی  
 در وقت  
 و از آن  
 در وقت  
 بمقام

در وقت  
 در وقت  
 در وقت

قوی

قوی

قوی



و در رمضان مبارک و زکات میدی فرمود و در تقلیل طعام در وقت افطار مبالغه داشت و منع  
 از طعام در شب آنها را بود که تقلیل طعام بعد از افطار چنانچه باید نمیکردند و از اخلاق  
 مرضیه آن بود که اگر فقرا که ظاهر سیمای آنها عشق الهی است بهمان می شد طعام مابین  
 ایشان منهدم و مختل باطبع می گردید و مبالغه در خوردن نمی کرد و می گفت هرگاه در ویش است  
 و سیمای وی سیمای طالب حق است تعالی بسیار خورد و پیر ساختن شکم در حق جز هر قابل است  
 و کم خوردن تریاق محرب اگر مبالغه کرده که فلان چیز بخور و یک هفته دیگر و سیر نماید بگفته بنده  
 بسیر خوردن مشغول باشد پس بوی ضرر عظیم پیدا آید و اگر از انبای دنیا بهمان می شد شفقت  
 می فرمود و تاکیدات در خوردن مبالغه می نمود شاید که مجلس بیگانه شرمش گیرد و اگر نه بانه  
 خوف ضرر در حق وی نیست چه تمام شب می خسپد و اگر نمی خسپد بچیز مشغول میباشد که نمی  
 نیست و از اخلاق مرضیه آن بود که شفقت بر طفلان بسیاری کرد و بظلمت از اخلاق  
 مرضیه آن بود که سپارشش اهل خصوصت پیش قضات و غیره نمیکرد بلکه سپارش در امور دنیا و  
 دنیه نمیکرد و چنانچه بعضی از اقارب وی آمدند درخواست سپارش بقاضی که از میدان بود  
 می داشت و جرأت نمی یافت که بعضی رساند از یاران خواست که بعضی رسانده خطی حاصل  
 نمایند و زین اثنا بودیم که از اندرون آمد و بی تقریب گفت که من سپارش بقاضی نمیکم  
 هر چند که جگر گوشه من باشد بعضی از نهرواقف بودند متعجب بودند بعد ساعتی معلوم شد که  
 فلان شخص درخواست داشت و در ابتدا حاضر و از اخلاق مرضیه آن بود که هر جا که نوکری  
 می کرد اگر خلل فی الجمله در اشتغال با شغال خود می یافت نوکری گذاشته جای دیگر میرفت  
 و از همه کس احوال خود را پوشیده و کسی که پیش وی نوکری بود مطلع می شد  
 بر حالش نوکری می گذاشت و علوه خود می گرفت و هر چند بتواضع در پیش می آمد

اخلاق

بزرگوار

بزرگوار

بزرگوار

اخلاق

بزرگوار

قبول نمی نمود این را و اوقات است از آنجمله **منیت** که پیش سید محمد یوسف که از خلفای  
 غلام مجتبی که مشهور بشاه مجاست نوکر بود روزی در مجلس می بمقام خود نشسته بود و در  
 آمد بوی نگر نیست و از راه تعجب گفت که هی ای باز بر طعمه فرود آمدی شاه یوسف  
 متوجه شد پس از آن خلوت خواست و طلبیه از احوال پرسید اخفا نمود و بعد از آن بخت  
 و نوکری گذاشت شاه یوسف بهالو نمودند فرمود مقام نوکری نماند شما بتواضع در پیش  
 می آید که بنوکران نمی کنند و از اخلاق مرضیه آن بود که در خانه بشب بیداری بود  
 و در روز در صحرای فضا و تد نظر داشته باشد و یاد رسایه درخت که مطبوع باشد و یا کنار  
 جوی و یا حوضی دور از عمارت و مردم میرفت و در آنجا از صبح تا ظهر می بود و وضو بسته  
 نمازی گذارد و انوار الهی چنان تابیدن گرفت که میانش در قید قلم نمی گنجید از خصوص  
 مرضیه آن بود که سیر و سفر را دوست میداشت چنانچه از خانه مبارک بیرون که در آن  
 فرسنگ است دوبار می آمد و گاهی سه بار و از درویشان همه کس ملاقات می کرد و اگر کلمه  
 نیک و لطیف می شنید خوشش می آمد و دست تمام لایح می شد چنانچه در سیر به آله آباد براهی  
 از قوم هندوهند ملاقات کرد و وی مسافر به عالم بقا بود بطلب خاص خود گفت که چیزیست  
 من میدانم و از تو و از همه یاران پنهان کردم حالا بتوی نمایم اشارت با کسی می نمود که از  
 بعضی اجساد زرمیشود آن طالب گفت که من که توسل بتو گرفتیم نه به این چنین امر دنی بلکه  
 به اسم عظمی که جبل و علایق این هست و بار بار زبان می آورد و سرور بر چنین بوی می گشت  
 و کلمه لطیف از هر که می شنید می بسیار حال بروی متغیر می شد چنانچه شخصی روایت نمود که  
 شیخ محمدی رحمه الله تعالی بشاه مرتضی سوپتی که شیخ قوم ملائیه است ملاقات کرد شاه مرتضی  
 بوی پیاله پراز مسکر شراب بود و ادب شیخ محمدی ابا نمود شاه مرتضی گفت مصرع

از آنجمله است این که

فصل

این نظاره

اصل سوره

مقتد بود

تقریر از

فردی که

نظم

علامه

مقام

مقام

مقام

بوی

بر زبان نغمی بدل ذکر خدا شیخ محمدی گفت مصرع بر زبان عطری بدل ذکر حق را  
این حکایت را بیشتر بر زبان می آورد و حسن بدیهه جواب شیخ را تحسین می نمود و آهنگین  
و اوقات را اوقات بسیار است از احاطه خامه بیرون است و از تزیین بسیار بسیار  
ناخوشی داشت کسی روایت نمود که پیش شیخ پیر محمد سلونی تقریب سرود بود و اشعار  
هندیه انشادی کردند صوفیان بوجد آمدند شیخ محمدی رحمه الله رسید بعد از آنکه صوفیان  
نشستند شیخ چند آیت با کمال خواند کسی بوجد نداشت شیخ گفت عجب است از  
سماع قرآن بر کسی حال متغیر نشد و از اشعار هندیه که مضمونش باین مضمون  
بعدی تمام دارد متغیر شدند باین بسیار راضی شد و از عثمانیت آبی بوجه  
چهران بزرگواران چنان حشاق بر روی لایح شد که از طوق بیان بیرون است  
و قفا و بقا بانه گویا جلالت داشت و مرتبه جمیع اجسام و جمیع تفرقه چنانچه بصحایر بکل بود  
طبیعت گشته بود و از آثار وی در همه اوقات سماع لسان غیب که در لسان این قوم  
آواز یافت می گویند بود خواه متوجه شود یا نشود ازین راه احصای آن متعذر است  
و در هر ساعت همین بود که ایا راه احاطه چون متوجه باین ملهمات نمی شد  
محقق نظر به محبوب داشت هم یاد نمی داشت بنده ی ازان که درین تذکره نماید  
در تحریری آر و پس بشنوا از اجماله اینست که روزی بنده درگاه  
ویاران و گرد مجلس حاضر بودیم که سرود در زبان پیشین پیر و سگیمیر  
سید عبد الصمد علیه الرحمة را دیدم که می سراید که امروز دوشنبه باشد  
از سخن حیات دنیا خلاصی یافتیم و بقلای حبیب پیوستیم و بعضی یاران از  
نجات آمدند نشان دادند که بروز سه شنبه وصال بود گفت من تمیزم


خبر ویدیں

محطروہیں

10

١٠٠

مجلس



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

پس اس لحاظ سے

ان شیعہ

مجلس

فوقیں بیان عبارت

مجلس

[illegible]

291



ظاهر شد بصورت اسحاق و آفرین راه ذبح نکرد و اسحق را بلکه دنبه را و تفصیلش در شرح  
فصوص است و دفع شبیه طاعنان در کتب دیگر است این موضع باب تفصیل آن ندارد  
القصة حضرت شیخ قدس مزار الغریز هر چند این فرمود که تاویل پذیر است لیکن بر صلوح معامله  
خود تاویل که مذکور شد راضی نشد چه همه خواها تاویل دیگر ندارند بلکه بعضی از آنها بر ظاهر  
خود می باشد و خودش جازم بر ثبوت ظاهر بود و بعد چندی بعضی از آن از حجرات آمدند  
گفتند که فوت در روز و شب بود و در فن بر روز سه شنبه ازین راه مردم میگویند که  
سه شنبه باشد چون شنید الطمینان یافت از آن جمله اینست که شنید انا سئلنا عنک  
قولا ثقیلا پس نحوی از تر و در راه یافت چهارمین اثنا بود که تقای معنوی بمیریه  
عبد الصمد علیه الرحمة شد که استفسار نمود و فرمود اَمْ قُرِئْتُ ذٰلِكَ اَنْ تَسْأَلَ الْوَارِثَ لَكَ  
بعد از آن همونوقت و یا وقت دراز از ارتحال خود آگاهی داد و چنانچه گذشت آن قول  
ثقیل ظاهر همین بود و از آن جمله اینست که شریفی از سکنه قصبه بگرام توبه نمود و بابت  
کرد آن شریف در دل قرآن آهسته میخواند کسی نمیدانست حضرت قدس مزار الغریز  
فرمود و خیر میباید و تریق القرآن قُرِئَلاً حضار مجلس متحیر بودند حاصل از شان نزدش  
بودند که حضرت فرمود که آن شریف قرآن مجید بوجه نیک خوانده باشد و از آن جمله  
اینست که بنده در گاه از آن آیه قرصه مثانه بنما بود و هر چند این علت از زمان پیشین  
بود لیکن در آن هنگام استیلا گرفته که رنجش مجدی بود که نطق عبارت و میدان تحریر از  
بیانش تنگ است آثار ترجم بر آنحضرت قدس سره الغریز لایح شدن گرفت پس گفت  
خیر میباید که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَأَنْتَ أَكْبَرُ الْأَرْحَامِ خوانده بر سر دو کف هر دو دست دراز کرده چنانچه در حالت





بعض مردم در شنیعه ناشنیعه است و شنیده شنیعه هست و تقارن بآن داشت ازین  
 راه در تعبیر همچنان آوردند چون باین مستفید شد جزم نمود که آقا شیخ ابن عربی  
 قدس سره الاصفی ظاهراً بقوت علم و نظر بوده باشد چه در اکثر جاد و فتوحات میفرماید  
 ما وجدنا بطریق صحیح و لا بکشف و وجد این و از آن جمله اینست که شخصی  
 از طلبه علم ظاهر از حضرت بانته آمد و از لقای جمسته بهره مند شد و یک روز از آن تودیع خواست حضرت شیخ  
 قدس سره العزیز فرمود او روزمانند بجزش ساند و روز پیش آمد که رخصت مانند نیند به حضرت شیخ قدس سره  
 فرمود که ان کتبه حبیباً فاطمه و آنچه می دارد شما طالب علمید گوید در دل نمی است رو آوردن گرفت  
 و گفت معنیش معلوم کردم و رفت تبتی اسباب غسل نمود ظاهر از خواست ماندن وی همین بود  
 که بدون غسل زود از آنجمله اینست که در قصبه دیوی ملا شیخ بدلی بکسر فارسی بلام از  
 علم ظاهری بهره داشته و در ورع و زهد پرورخته مردی بسیار بزرگ خونی در دل وی  
 راه یافت پیش حضرت قدس سره الاصفی آمد و گفت شما ترجمان حق هستید بفرمایید که گفت  
 من چه طور خواهم بود و از مرده بجزیت خانه بفرستد گردانید حضرت قدس سره الاصفی فرمود  
 این در اختیار من نیست شما عالمید همه خبر دارید از راه تو اضع فرمود و بعد از آن گفت  
 خبر میدهد که لا تموتن الا و انتم مسلمون ملا شیخ بدلی شاد شد و زودی بجا  
 و رفت باین ترس که از زبان مبارک چیزی دیگر بر ناید و از آنجمله اینست  
 که در تیمم از بعض حاضرین پرسید که تیمم تا بند دست کفایت دارد یا نه چون درین ای  
 مردم حنفی المذهب هستند چنانچه حضرت قدس سره الاصفی هم در اعمال حنفی بود و گفتند  
 که کفایت ندارد فرمود مرا معلوم میشود که کفایت دارد یا گفت که خبر میدهد که کفایت  
 دارد بعض طلبه علم چون عقیدت کلی بجناب عالی نداشته حکم کردند که بجه طور کفایت

شیخ

و از آنجمله

ظاهر

و از آنجمله

بکسر

نشد

و بکسر

و از آنجمله

حضرت حنفی بود

کفایت دارد

کتاب فقهیه بخلاف وی ناطق است بدانکه اختلاف است فقهارا که در تمیم استیعاب  
 ذراع است یا به بند دست کفایت دارد حضرت امام عظم و صاحبیه رحمه الله  
 بر اول است و امام شافعی بقول قدیم و جماعه بر ثانی و اکثر احادیث صحاح مؤید قول  
 امام شافعی و غیره است و ظاهر فتوی حضرت شیخ ابن عربی قدس سره الاصفی سمیت  
 و اشیاخ حضرت شیخ چنانچه سری سقطی و حضرت غوث اعظم که عامل به بهایم شافعی  
 و احمد بن حنبل بر همین است پس تکلم بچه طور است و مع هذا امام مالک رحمه الله تعالی  
 مرفوعاً روایت می کند که اختلاف اُفتی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ پس احتمال دارد که حضرت قدس سره  
 الاصفی که ملهم بکفایت تابند دست شده باین رحمت بشهر شده بوده باشد و الا قول  
 اَوْجَهُ وَاللَّهُ اعْلَمُ و آنرا جمله اینست که روزی باران از حد زیاده بارید  
 چنانچه مردم کمنه در عمر خود با نشان بچنین بارش نمی دهند و حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
 در اندرون خانه بود و شب از نصف گذشته آب در تمام ساحت خانه پر شده چنانکه  
 شنید که قم در دل گفت که قوت قیام ندارم چه در آن روز با که بعد از یک دو سال  
 وی ازین عالم ارتحال گرفت در اعضای سافله قوت نداشت چنانچه از خود بر بیست  
 باز شنید قم وی فرمود که چون بکره دوم شنیدم در خود یافتم که کسی میکشد و زخم می زند و پود  
 نیست پس از آنکه از بلند بکرات بر دم رساند که فلان و یا فلان مردم پیدا شدند باید بود  
 و دیدند و حضرت قدس سره الغریر را گرفتند و بیرون خانه کردند خانه افتاد و بقرین شدن  
 همان افتادن خانه و آنرا جمله اینست که در محفل شریف مردم نشسته بودند که  
 فرمود خیر میاید که یا اَيُّهَا الْمُنَاقِلُ قُمِ اللَّيْلُ فرمود معاش چیست گفته شد که ای  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله ایستاده باش در شب در نماز یعنی نماز تهجد گفت خیر میاید

اختلاف فقهاء در کفایت دست

عبارت از کفایت دست  
 بهر اندازه  
 یا برین  
 و یا بر آن  
 یا بیشتر  
 یا کمتر

که قوت دوم  
 مانده بینه  
 الاصفی  
 خانه افتادن  
 به معنیش

و آنرا

که این حکم به کسیست مختص به پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله وسلم نیست چنانچه سجایب نماز بعد  
 بهمه است بیشتر الهاماتیکه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی روی نمود اکثری از وی از  
 الفاظ حدیث و قرآن بود بعضی مردم بر مضمون آیات و احادیث مطابق شان نزول  
 فرودی آرند این نباید هرگز بلکه این الهام بحضرت شیخ قدس سره الاصفیست و آیات  
 و احادیث وحی نبویست صلی الله علیه و علی آله وسلم پس مرادات وی مطابق حال نبوی  
 است و مرادات الهامات مطابق حال حضرت شیخ قدس سره الاصفی باشد هر چند در بعضی  
 اتحاد پس مقصود از الهام یا اَلْهَامُ الْقَلْبُ بر حضرت شیخ قدس سره الاصفی بر آنست  
 بر احیای شب باشد بکه آله جل و علا خواه بقیام نماز باشد خواه پنج و دیگر و از اینجاست  
 که فرمود که خبر میدهد که بهمه است و احتمال دارد که تحریر بر قیام تجد باشد و این هم به  
 تعلق دارد و آزار انجمله اینست که شخصی بیابوس مشرف شد بوقت تودیع فرمود که  
 خبر میدهد که اِنَّ اللَّهَ وَاِنَّا اَلَيْهِ رَا جِعُونَ وی متفکر شد بعض یاران که واقف  
 طور وحی بودند گفتند محل تفکر نیست شاید مراد آن باشد که بخدا عجل و علا راجع باشد  
 بکه فکر قلبی نه فکر نظری که اگر باب استدلال دارند و آزار انجمله اینست که در ابتدا  
 حال در بیرون شهر بود ظاهر در نواحی چون پوششیده بکسب الله مافی السموات  
 و مافی الارض چپ و راست نظر نمود کسی را نیافت بعد چینی باز شنید که این الهام  
 است آواز مردم نیست و آزار انجمله اینست که بر طعام نشسته همین که طعام  
 پیشش آمد شنید که حضایر مشغول فرمود تا هنوز دست بر طعام نهاد و ام این امری شود  
 بعد از آن قدری خورد چنانکه عادت داشت در تقلیل طعام و یا کم از آن و این واقعه  
 بتکرار در مجالس واقع شده و آزار انجمله اینست که فرمود خبر میدهد بنا و جعلنا

شیخ  
 الهاماتیکه بحضرت  
 شیخ قدس سره

الهام  
 بر آنست  
 بر آنست

و از اینجاست  
 که فرمود

و از اینجاست  
 که فرمود

و از اینجاست  
 که فرمود

و از اینجاست  
 که فرمود

مُسْلِمِينَ بِسَمِيعِ بَعْضِ كُفْتِ كِه دَر قُرْآنِ مَجِيدِ تَحْمِیمِ سِتْ جَنْدِه كُفْتِ كِه اِنْ دَاوَدِه  
اَزِ الْهَامِ سِتْ چِه لَازِمِ سِتْ كِه مَطَابِقِ بَلْفِظِ قُرْآنِ مَجِيدِ هِمِه جِهَاتِ بَاشَدِ وَتَحِ هَذَا دَرِ بَعْضِ  
قِرَاءَاتِ بَعْجِنِ سِتْ وَاحْتِمَالِ دَاوَدِ كِه چُونِ بَعْبَارَتِ عَرَبِیَّه چَنْدِ اِنْ مَتَعَارِفِ نِیْسِتْ  
اَزِ بِنِ رَاهِ تَفَاوُتِ كِسْرُوفِ نَبُودِه بَاشَدِ وَ اَزِ اِنْجَمَلِه اِنِیْسِتْ كِه فَرْمُودِه كِه وَ اَذْ كُرْ  
رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَ الْيَقِیْنُ بَعْضِ اَزْ فَرَاغِ حَضَرِ مَجْلِسِ كِه اَزِ یَارِ اِنْ جَنَابِ عَالِی  
نَبُودِه كِه اِنْ خُودِ دَرِ قُرْآنِ نِیْسِتْ وَ نَه قِرَاءَاتِ سِتْ فَرْمُودِه نَبَاشَدِ اِنْچُنِیْنِ شَنِیْمِ  
وَ دَانِسْتِ كِه اَلِهَامَاتِ بَرِ وُلِیِّ مَطَابِقِ الْفَاظِ قُرْآنِ مَجِيدِ لَازِمِ نِیْسِتْ وَ تَقْصُورِ اَزِ اَلِهَامِ  
اِنْ سِتْ كِه طَالِبِ حَقِّ رَا لَازِمِ بَاشَدِ كِه بَذْكَرِ مَشْغُولِ بَاشَدِ تَا مَرَاتِبِ یَقِیْنِ بَاوَرِ وَ نَه  
وَ اِنْ پَرِ ظَاهِرِ سِتْ وَ بَعْجِنِ اَلِهَامِ سَابِقِ اِرْشَادِ بَطْلَانِیَّه حَقِّ سِتْ كِه رُودِ بَا اَزْ طَعَامِ پُرِ  
نَدَارِنْدِ چِنَا نَخِیْهِ اَحَادِیْثِ وَ اقْوَالِ اَوَّلِیَا مَاطِقِ بُوِی سِتْ بَلَكِه مَحْجِبِ عِلْمِیَّه هِمِه سِتْ  
اَنْدَرِ وُنِ اَزْ طَعَامِ خَالِیِ دَارِ مَهْ تَا دُرُودِ نَوْرِ مَعْرِفَتِ بِنِیْ مَهْ وَ بَعْجِنِ اَلِهَامِ وَ اَجْعَلْنَا  
مُسْلِمِیْنِ اَشَافِیَا بِنِ سِتْ كِه جِدِ وَ جِدِ رَا سَلَامِ وَ اَلْقِیَادِ دَارِنْدِ اَزْ خُودِ قَانِی شُونْدِ وَ بَاتِی بَاشَدِ  
بَاشَدِ هَرِ چَنْدِ اَحْتِیاجِ اِنْ شَرْحِ نَبُودِ هَبِرِ اسْتِغْبَا دِ قَاصِرِ اِنْ دَرِ تَحْرِیْرِ اَدِ وَ اَزِ اِنْجَمَلِه اِنِیْسِتْ  
كِه فَرْمُودِ خَبَرِ سِیدِ هَكِه مَرُوی بَارِ اَدَهْ بَعِیْتِ مِی آیدِ هَمُونِ رُوزِ یَا پَسِ مِی آیدِ وَ بَعِیْتِ نَمُودِ  
وَ بَرُوزِ دُرُودِ اِنْچُنِیْنِ اِنْچُنِیْنِ اَخْبَارَاتِ رَا وَاَقْعَاتِ سِتْ اَزِ اِنْجَمَلِه اِنِیْكِه فَرْمُودِ خَبَرِ سِیدِ  
كِه طَالِبِ حَقِّ مِی آیدِ شَخْصِی آیدِ طَبِیْعَتِ شَرِیْفِ اَطْمِیْنَانِ نِیَا فِتْ بَلَكِه جِهَاتِ سَابِقِ مَنظَرِ مَانْدِ  
بَرُوزِ دُرُودِ دِیْگَرِی آیدِ بَا اَطْمِیْنَانِ نَخِیْ گِرِفْتِ وَ خَبَرِ مِی شُنُودِ كِه طَالِبِ حَقِّ مِی آیدِ اِنْچُنِیْنِ چَنْدِ  
لُذْشِتْ كِه مَجْمَعِ كَمَالَاتِ شَاهِ مُحَمَّدِ مَقِیْمِ رِیْدِ وَ مَشْغُولِ شَدِ وَ دِرِ یَا فِتْ كِه اَنْ طَالِبِ  
حَقِّ هَمِیْنِ سِتْ لَعْنَاتِ اَلِیْیِ بَرِ وِی اَنْتُوحَاتِ اَلِیْمَهْ زُودِ تَرِ وِی نَمُودِ كِه حَقِّ تَوَكَّلِ اِهْمِه



طالب حق را نصیب کناد بجز مته النبی ﷺ آله الامجاد صلوات الله تعالی علیه وعلیهما جمعین  
و از آنجمله اینست که بعض یاران چون از جای خود با قصد عقبه بوسی میکردند میفرمود  
در خانه که خبر میداد که ای ای الذین آمنوا و عملوا الصالحات می آیند خودشان میگفت  
که فلان می آید و این را واقعات بسیار تا بین حضار مجلس عالی متعارف شده بود که  
و قتیکه می فرمود ای الذین آمنوا و عملوا الصالحات می آیند می گفتند که فلان یا فلان  
می آید همچون روز و یار و زود و نیم میرسد ولیکن این خبر وقتی میرسد که مخبر عندهم تجاوز  
از منزل شده مسافر شده و یا غرض مصمم نموده و حضرت شیخ قدس سره می فرمود و قتیکه  
میر محمد اسماعیل متوجه این صوب می شود خبر میداد که عالی نسب می آید و اگر فلان و فلان  
متوجه میشود خبری شنوم که ای الذین آمنوا و عملوا الصالحات می آید و از آنجمله  
اینست که وقتی بجانیه نشسته بود فرمود که طبع میخواهد که ملاکمال الدین برسد با یکدیگر  
ستلاقی بشویم بعد از آن گفت که فلان چنانچه تیر از کمان سخت می جود میرسد همین شد  
بی سبب ظاهر طبعش اضطراب گرفت و بدون غریبت نمودن بآنصوب راضی نمیشد  
و بزود و شتاب رسید و از آنجمله اینست که روزی در قصبه رودلی نشسته بود  
مردم آنجا بلاقات بهره مند شدند شخصی که بعلم ظاهر بهره داشت بقصد امر بفرموده  
از اهل مال نماز نمود و حضرت شیخ قدس سره الاصفی در بعض اوقات از نماز توقفت داشت  
در جواب گفت آنگه گایم باز گفت باز فرمود آنگه گایم شما مردی کلان که بالفعل از شما مردم  
منتفع می شوند و هر کس حاجت بمسئله باشد از شما پرسد و بمطلب برسد هم درین  
اشنا بود که شنید خبر میداد ای الذین آمنوا و عملوا الصالحات می آیند و آنرا

[illegible]



امر بمجروح فرمود معینش چیست و می ازین حال در دل خود گرفتگی یافت و مردم دیگر  
 گفتند آنچه دیدید دیدید حالا بگذرید بعضی مردم پیش زبده ارباب علوم شرعیّه و عمده  
 اصحاب فنون نقلیه و عقلیه مرکز دائره صلاح و ورع قطب افلاک زبده بقوی برع  
 واقف اسرار حقیقت شیخ غلام نقشبند قدس سره شکوه حضرت شیخ قدس سره در عدم  
 تقید بنماز کرده شیخ غلام نقشبند در جواب گفت که قضیب البان کوهی که از مشاهیر  
 عرفا و ذوی الاحترام است از نماز تقید نداشت پیش حضرت غوث اعظم رحمه الله  
 تعالی شکوه می نمودند حضرت غوث اعظم علیه الرحمه فرمود هیچ گویند او پیوسته سجده  
 دارد و سر عدم تقید بنماز بوجه تحقیق خوب دریافته نشد از بعضی علامات دریافته شد  
 که در وقت نماز حالتی مع الحی تعالی داشت که منتظرش لی مع الله وقت لایسره  
 ملک مقرب اشارت است و از قیام و تهی اسیاب طهارت و نماز و روی فتوری  
 راه می یافت ازین مرموق می شد و در بعضی اوقات نماز مشغول می شد حالتی  
 می یافت که لایعین رأت و لا اذن سمعت و آن حال را در همه ازمان نمی یافت  
 در آن ازمنه متوجه نماز می شد چه طلب آن حال داشت و باجماع هر چه کشادی فتح باب  
 شد از ذکر و فکر و این را در نماز نمی یافت در همه اوقات و قتی که رجوعی که در مراقبه  
 و ذکر و فکر می بود در نماز متوقع داشت نماز برمیخواست و در بعضی اوقات دریافته  
 که بجهت لطیف تجسده نماز می گذارد و آنهارا که بصارت آن عالم است می دیدند  
 و می قوت این تجسد بسیار داشت و در اکثر اوقات می فرمود که توحی که در آن

وہابیہ

مجلس قیام فی شب

سید عالم تقیہ ناز

ایضاً

حاجی آقا میرزا محمد

یافتی که در میان اینها

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

[illegible]







بجایان آمده قصد برید درختان نمودند حضرت شیخ قدس سره الاصفی بزمین آورد که  
 اینها ازین درگذرند چه چون آثار شاه مرحوم بود قلب گراینی کرد که مضرتی به برگه شاخ  
 رسد بهم و برین اثنا بود که شنید قُلْ فَلِمَ كُفْتُكُمۡۤ اَیُّهَا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا اَنۡتُمْۤ اَعۡبَدُوۡۤا اِلٰهًاۤ اٰخَرَ سِوٰی اللّٰهِ لَا یَهْدِیۡ الْقَوْمَ  
 الضَّالِّیۡنَ بریدند حضرت شیخ رحمه الله تعالی منعم و تاسف شد پس شنید  
 اَلْقَاتِلُ هُوَ الْمَقْتُولُ از تاسف استراحت یافت و از آنجمله اینست که ملا شیخ  
 کمال الدین که از خدایان میبود عزیمت تقاب مبارک نمود و در اول مسئله تنازع مخطوب بود چه از کلمات ایمة مسلمین  
 فقها و تکلیف بطلانش بود و با و باب کشف و شهود از صوفیه صافیة اسرار کلام شان بهم بران لطف و عبارات  
 بعضی از نهادال بر خلاف در خاطر آورد که حضرت شیخ استفسار این مسئله باید نمود تا واضح گردد که کشف  
 حضرت شیخ رحمه الله تعالی بچه حاکم است پس آمد و پیابوسی متعزز شد و شصت و شصت بجهت  
 حضرت شیخ رحمه الله تعالی فرمود که یا فلان تنازع چیست گفت تنازع عبارتست از تلقی  
 ارواح بعد از ممات با جساد که در بطون نشاء خلقت تمام یافته و حاصلش حیات انسان  
 در دار دنیا بعد ممات الی ماشاء الله تعالی و گاهی تنازع بر تصرف روح در جسد غیر الی  
 ماشاء الله تعالی من لجهة اولی الحیات فرمود که خبر میدهم که تو لید نیست و در شان تنازع بخود  
 چیزی نفهم و پس ظاهری دلالت دارد بر امکان وقوع فتوحات شیخ  
 المکاشفین حضرت شیخ ابن عربی موافق وی است و از بعضی ناظران فتوحات که در علم  
 ظاهر و مطالب صوفیه صافیة الاسرار کثر هم الله تعالی الی یوم القدر ید طولی دارد و بر  
 فتوحات فطری دارد شنیده ام که شیخ صاحب فتوحات رضی الله تعالی عنه از ثقیة انصاف  
 خبر میدهم که وی مریض شد و در معالجه ایهال داشت بعضی یاران وی گفت که علاج

بزمین

کدام

آن

شده

ملا شیخ کمال الدین

صافیة الاسرار

بهم

بهم

و از آنجمله

صافیة فتوحات

باید نمود و گفت لَقَدْ اسْتَعْتُ إِذْ دَعَوْتُ إِلَيْكَ عَارِفُ بَانَ يَارَ كَفْتُ كَيْشِ فَلَنْ  
مُتَطِيبَ رَوَاثِ حَالِ مِنْ أَكْأَدِ كُنْ عِلَاجَ طَلَبِ لَيْسَ فِتْ حَجْرٍ دَرِ سِيدِ دِي آن مُتَطِيبِ  
كَمْ مَرَجِ خَلِائِقِ بُوَدِ وِ لَيْسَ دِ پِشِ دِ مَرْدِ مَرْدِ گِرْدِ اگِرِ دِ بُوَدِ تَعْظِيمِشِ بِهَ خَاسِتِ التَّقَاتِ  
بِیَارِ بِیَارِ كَرْدِ وِ كَفْتُ اِیْنِ مَرَضِ رَا اِیْنِ عِلَاجِ سِتِ آن یارِ بَا زِ آدِ وِ بَعَا بِهَ مَشْغُولِ شَدِ  
رُزِ دِ یَكِ مِشِ مُتَطِيبِ رَفْتُ مُتَطِيبِ بِهَرِ گِزِ نِشَاخْتِ وَا زِ حَالِ عِلَاجِ وِ مَرَضِ غَافِلِ  
وِ رَتْعِبِ شَدِ بَا زِ آدِ اَزِ شِیخِ اَزِ مَضِی وَا نَمُودِ شِیخِ كَفْتُ مِشِ اَزِ اِیْنِ مَنِ بُوَدِ مَكَمْ دِ مُتَطِيبِ تَهْضُبِ  
بِرُودِ بُوَدِ وِ اِنْجِینِ وَا رَوَاتِ زِیَادِهَ اَزِ حِدِ سِتِ اِحَاظِهَ اُنْ دِرِ قَرِیرِ وِ تَحْرِیرِ مِیْتِ سِتِ  
اَزِ اَجْمَلِهَ اِیْنِ سِتِ كَمْ دِرِ سَايِهَ دِرِ خْتِ بَرِ گِزِ شَنِیدِ كَمْ مَعْلَمِ عَارِفِ شَنِیدِ شَدِ مَعْمُومِ كَشْتُ  
مَرَاتِبِ بَخَانِهَ مَبَارَكِ نَمُودِ بَعْدِ مَضِی خَبَرِ شَائِعِ كَشْتُ كَمْ مَوْلَوِی مَرْحُومِ جَامِعِ حُلُومِ نِیْهِ عَقْلِیهِ  
وِ عَارِفِ مَعَارِفِ یَقِینِیهِ حَاوِیِ اَسْرَارِ حِجِی بُوَدِی عَلَیْهِ السَّلَامُ وِ عَلِیُّ اَكْبَرِ مَوْلَوِی شِیخِ مُتَطِيبِ اِیْنِ  
وَا لِدِ اِیْنِ فُقَرَا كَاتِبِ حُرُوفِ شَنِیدِ شَدِ وِ مَلَا قِی بَرَبِ جَلِّ وِ عِلَا كَشْتُ وِ صَلَوَاتِ سَلَامِ  
دِرِ نِیْهِ اَزِ اَحْوَالِ وَا رَوَاتِ مَنَامِ وَا لِهَامَاتِ اَزِ جِزِ اَرْوَاحِ اَوَلِیایِ طَاهِرِهَ وَا اِیْنِ بَیْ  
حَدِ مِی نَدَارِ وِ فَلَاجِ مِ اِنْجِهَ ذَهْنِ تَبَذُّرِ اُنْ وَا فَكَنْدِ دِرِ تَحْرِیرِ اَیْدِ اَزِ اَجْمَلِهَ اِیْنِ سِتِ  
كَمْ دِرِ مَلِكِ وِ كَهْنِ بُوَدِ ظَاهِرِ اَدِرِ عَالَمِ نُو كَرِی پِشِ دِ رُوشِی مِی آدِ چُونِ اَزِ اخْلَاقِ مَضِیْهِ  
تَوَاضِعِ بِهَرِ رُوشِ اَنْ وِ خَلَطِ اَبْهَلِ لِبَاسِ صُوفِیهِ صَافِیهِ كَشَرِ مِ اَللهِ تَعَالٰی دَاشْتُ  
اَزِ اِیْنِ رَا هِ بَانَ دِرِ رُوشِ نَقَایِ بَسِیَارِ دَاشْتُ وِ دِی دِرِ تَبْدِیلِ اَجْسَادِ مَهَارِی دَاشْتُ  
رُوزِی كَفْتُ كَمْ حَكَمَایِ یُونَانِ جَنِینِ كَمَالِ دَاشْتَنْدِ كَمْ مَسْ اَزِ رِیكِرُودِ وِ دِ یَكِ عَجَابِ  
شَانِ دِرِ ذِكْرِ اَوُرِ وِ حَضَرَتِ شِیخِ رَحْمَهَ اَللهِ تَعَالٰی كَفْتُ دِرِ اَمْتِ مَرْحُومِ بِهَمِ مَرْدِ بَسِیَارِ اَنْدِ  
كَمْ كَشْفِ حَقَائِقِ كَرْدِ اِنْ تَبْدِیلِ اَجْسَادِ چندانِ نَزْدِیكِ اَنهَا كَارِ نِیْسِتِ هَبِ بِجَرِ دِ التَّقَاتِ

وزیر  
 عیادت شد  
 مسعود بود  
 چو شایخ خان  
 کجا پیش حیات  
 حاشیه فرست  
 هیچ استخوان  
 در شرح  
 و از آن جمله  
 شنید  
 مرا اجابت  
 بدین شد  
 بنوی علی  
 الصلوة و السلام  
 احرف  
 چهارم  
 از داستان  
 غلام حسن  
 بن بود  
 ۴  
 نوزده بود  
 لعل علی  
 زینت  
 ۵

می شود احتیاج بمشورت چیزی دیگر نیست در ویش گفت یکی شما هستند شیخ شما  
حضرت میر سید عبدالصمد رحمه الله تعالی هست وی ازین امثال چیزی می داشت  
حضرت شیخ قدس سره الاصفی فرمود چه چیز است برین شما نشانه کنم در ویش گفت اگر تو  
داشته باشی فلان گیاه بیاری گفت مرخصان کار نیست می آرم و بسوی صحرا رفتم و  
متوجه بجانب میر سید عبدالصمد رحمه الله تعالی صورت حضرت میر سید عبدالصمد علیه السلام  
نمودار شد و فرمود آن گیاه مطلوب اینست حضرت شیخ قدس سره الاصفی چند تا ازین  
بر کند و آورد آن در ویش متعجب که ایشان نه نام گیاه شنیدند و ندیدند از کجا یافتند  
و دریافت که علیم خبر بوی تعلیم می نماید و آزا چکمه اینست که آن در ویش از حضرت  
شیخ قدس سره الاصفی اخفای حال خود می کرد هر چند که حضرت شیخ رحمه الله تعالی هرگز  
متوجه بصناعت وی نبود لیکن چون از آنجا که از خواص اهل کیمیا اخفای جلی است  
کما ظ بجانب من یحب الاخفاء و من لا یحب یخبر و و فرقی میان فریقین ناکرده بحیث خود  
مشغوف بود در ویش گفت که شما استخاره کنید و دریابید که این صناعت نصیب شما  
هست یا نیست شیخ رحمه الله تعالی فرمود ما را باین التفات نیست بعد از آن در  
ملکوتیه که منع تعطل حواس ظاهری است می دید که بجا جت انسانی رفقه از اطراف و جوار  
وی قاذورات منفوره طباع هویدا است و وی مخرق در نجاست است و حضرت شیخ  
قدس سره الاصفی در سر انجام تطهیر می که ازین جلسه برخاست با در ویش گفت که ما را  
خطی ازین نیست هویدا است که اشتغال باین صناعت تقصیر وقت که نتیجه حرص  
و طمع نیاسی و نیه است صورتش قاذورات است و نجاست مرقع و عاقل را ازین جنس  
تبری باید پس تبری نمود هر چند مخطور دین مبارک هرگز نبود از آنجا که بگفته وی خطره و

بمقتضی  
مد

رحمة الله تعالی  
علیه ازین  
که این چه

عنه  
الان  
نیل  
عبد الصمد  
عبد الصمد  
عبد الصمد  
متعجب شد

از آنجا

که ما را این

استغرق

و شیخ که





که خل می دریافت آنجا را می گذاشت علی الخصوص وقتی که از جناب قدس ایامی  
می یافت و آنرا بجمله اینست که در بلده بهروج به بانهندی و جمیم فارسی بهر لقا  
در ویشی متوجه شد باقتضای عادت شریفه که سیر بلاد می کرد و بهرا بل لباس طاق  
می کرد و اگر کلمه خیر و دلپسندی شنید بسیار بسیار خوشی و بختیست خاطر می شد و کثرت  
آن کلمه را بر زبان رانده اینها از خوشیها میگرد گویا سکر شراب طهور و مینود چون  
به کان در ویش رسید در ویش گفت بیا الله و آن در ویش هم چیز را الله می گفت  
شیخ قدس سره الاصفی پیش وی رفت و نشست در ویش گفت ملاست از الله  
اند از یعنی زین از اسپ جدا کن حضرت شیخ قدس سره الاصفی اسپ را پانده کرد و گشت  
تا بعلف مشغول باشد اسپ گیاه خورد و در جست و آمد در ویش گفت که الله الله را  
خود در کشتی و بچند تن را خوا به و گفت باشی قدس سره الاصفی که تو هم بگو که همه الله  
حضرت شیخ فرمود که بمن این حال نیست در ویش زبان خود را بدعای بد آور و حضرت  
شیخ قدس سره الاصفی فرمود که بیکت حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه چیزی  
نخوا به شد در ویش بسکون شد بعد از آن بحضرت شیخ قدس سره الاصفی عطا فرمود  
و بسیار بسیار مهربان شد و بتواضع طعام و غیره رو آورد و حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
چندی در صحبت آن در ویش ماند در ویش گفت ایام من باخبر رسیدند ازین عالم  
ارتحال می نمایم بشما خبر خواهم کرد در هر جا که باشید حضرت شیخ قدس سره الاصفی از در ویش  
جدا شد بعد چند روز آن در ویش را در جلسه ملکوتیه دید که مسرت از جمیع وی لایح  
است در همان می بنید که سر وی در دست وی است حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
متالم شد و غمزه گشت بعد از آن مردم از بهروج آمدند نشان دادند که فلان در ویش را

و از آنجا که

و از آنجا که

و از آنجا که

و از آنجا که

و از آنجا که

و از آنجا که

مردم بدعجوی حق اند کشتند و بجوار الله تعالی پیوست و حضرت شیخ قدس سره الاصفهانی  
 قوت در ویش را امتیاح میکرد و می گفت که بعد موت قوت چنین داشت  
 و از آنجمله اینست که روزی محمود شهید علیه الرحمة را در معامله روحانیه دیدم که میگفت  
 که بنین اینهار که چه کردند اشارت بسوی مردم دینی که قریب هزار مبارک بیت  
 و هزار مبارک بسبت غرب مائل بجنوب از حضرت بانساد و کرده خواهد بود و حضرت  
 شیخ قدس سره الاصفهانی سوار شده متوجه هزار مبارک وی شد عادت شریف بود  
 که در اکثری از اوقات در آنجا میرفت و می نشست و حالات پسندیده که در خلوت  
 شیوخ سابق را روی نمود و هویدا شدن گرفت آنقصه قریب ارضی که بجوار هزار مبارک  
 رسید در آنجای بنده که مردم دره از حد و دود خود با تجاوز شده قدری از زمین متعلق بنوا  
 در کشت خود آورده اند آنها را طلبیه منع کرده آنها تندم شدند و گذاشتند و از آنجمله  
 اینست که بسیر کوستان متوجه شد در آشنای راه آوازی شنید که من قمر شهید ام  
 شاهمان من باشید بعد از آن ببلده که هر هنر بنا بضم کهان هندی این حرانی است  
 که اهل بندکان را با با امتزاج ساخته کچن کرده میخوانند و فتح را و سکون با غنمه  
 نون و در آخر الف بعد سین مهمل متوجه شد در آنجا اثر نیافت بعد از آن در جای  
 دیگر قریب وی دریافت و زیارت کرد و مردم همراه را گذاشت و بکوستان رفت  
 چند روز در مشغول بود و در آنجا آثار آدم لایح نبود و چون ولوله عشق بر تریه کمال  
 بود از جثا با ترسناک باک نکرد و درین اثنا صورت حضرت جعفر صادق علیه السلام  
 را نمود و فرمود که حالا رجعت نمایم مراجعت کرد و یاران را همراه گرفته بخانه آمد  
 و از آنجمله اینست که از قصبه سهای بجفرت بانسا متوجه یا بکس در قریه مسولی بنوا

قدس سره الاصفهانی

عادت شریف بود

حضرت جعفر صادق علیه السلام





عصای

عصای

عصای

عارقین ابوزید بسطامی علیه الرحمة مسجدی رو بنماز جمعه آورد و عصا خود را در  
 پائین صحن مسجد استاده نهاده چون زمین آنجا چندان قوت ماسکه نداشت آن عصا  
 بر عصا شیخ افتاد و وی را بر زمین آورد آن شیخ از نماز فارغ شده بهصا قصد  
 کرد و عصا را در جای که نهاده بود نیافت از مسلک راه خود برگشته گرفت ابوزید این  
 تکلیف را سعاینه نمود و در خاطر آورد که بسبب عصا وی این تکلیف بوسی پیش آمد  
 شیخ ابوزید باعث از بجانب آن شیخ رو آورد و عذر تقصیر خواست امثال این  
 حکایات پایان ندارد و صاحب فصوص حکم قدس سره میفرماید در فضی یوشی کشفته  
 بر بندگان الله تعالی سزاوارتر است از قتل کردن بئیرت در راه حق تعالی  
 حضرت داود علیه السلام و علی بنینا و آله خواست بنای بیت المقدس را پس بنا کرد  
 چند بار مکرر پس هرگاه فلج می شد از و منهدم می گشت پس شکایت کرد از داود علیه  
 السلام و علی بنینا و آله بسوی حق تعالی پس وحی فرستاد بسوی وی حق تعالی که خانه  
 من که بیت مقدس باشد راست نیاید از دست کسی که خوزیزی کرد و آن حضرت  
 پیش ازین جالوت را با مرآهی کشته بود چنانچه حق تعالی میفرماید قَتَلَ دَاوُدُ  
 جَالُوتَ پس داود علیه السلام و علی بنینا و آله گفت که ایابو آن کشتن در راه تو  
 حق تعالی گفت آری در راه من بود و با من بود و لیکن آن کشتگان ایابو و نه بنده  
 من یعنی بشد با من بودند پس مهتر داود گفت ای پروردگار برگردان آن بنا را  
 از دست من که از من باشد یعنی از اولاد من باشد پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی  
 که پسر تو که سلیمان باشد و س را بنا خواهد کرد و عرض ازین حکایت اینست  
 که مراعات این نشأ انسانی بهتر است و آرستن وی اولی تر از هدم وی ایامنی بینی

العارفین

سلطان

مبارک بن سلطان

در منزل الامام

با قوت

موسوی

الحکم

در شهر نیکو

نام شهر

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

دستهای بندهای

و شمن حنّ و اتعالی را که کافر سائر حق تعالی باشد بدستیکه واجب گردانیده بر آنها  
جزیه و صلح را باقی مانده حق تعالی گفت **وَإِنْ جَحَدُوا لَكُمْ فَأَجْحَمْ لَهُمْ تَوَكَّلْ**  
**عَلَى اللَّهِ** یعنی اگر میل کنند کفار بسوی تو ای محمد بهر انقیاد و صلح پس میل کن  
بسوی آنها و بده آنچه خواهند و بسپار کار خود را بحق تعالی ای ایمنی بینی که مرا گس را که  
واجب است بروی قصاص و بدله خون گرفتن چگونه مشروع ساخته بر ولی مقتول  
گرفتن خون بها و یا عفو بی آنکه خون بها گیر و پس اگر اعراض نماید از خون بها و عفو پس  
درین هنگام بکشد کشته را ای ایمنی بینی حق تعالی را که وقتیکه خویشان مقتول بیشتر  
پس یکی از آنها را رضی بخواهد و یا گذاشت قصاص را و دیگر خویشان و میخوانند  
مگر قصاص و کشتن کشته چه طور مراعات نموده است آن رضی بخواهد و یا عفو  
را و ترجیح می دهد وی را بر دیگران که قصاص میخواهند پس کشته نمی شود آن کشته  
بلکه بخواهد قصاص بدل میشود ای ایمنی بینی حق تعالی را که فرمود **جَزَاءُ سَيِّئَةٍ**  
**سَيِّئَةٍ مِثْلُهَا** یعنی جزای بدی که کشتن از راه تعدی باشد بدی است مانند وی  
که کشتن کشته باشد بمکافات کشتن وی پس گردانید حق تعالی قصاص را که کشتن کشته  
باشد بمکافات تعدی وی بدی با وجود اینکه مشروع و مباح است در شریعت عز و الا  
پس هر شخصیکه از قصاص و بدله گرفتن گذشت و صلح کرد و مزد و صلح برانند تعالی است  
زیرا که آن انسان که مستحق کشتن بود بر صورت وی است و ظاهر نشده است حق تعالی  
باسم ظاهر خود مگر بوجد و بنده پس هر که مراعات کرده بنده و نگاهداشت حق وی مراعات  
نکرد مگر حق تعالی را و تمام شرح و بسط در آن کتاب حکم است این مقام استیفای از  
اقتضای میکند و اگر بسط خواهی پس توجه شو بسوی فصوص حکم که ترجمه لسان نبوی است

و بعد از این  
گردانید  
حق آنها  
و خداوند  
بجای  
خود  
و ای  
برای  
مقتول  
بگرفت  
خون بها  
یا عفو  
خون بها  
بگیر و بخار  
است پس  
و ای  
را چه طور  
و ای  
کشتن  
کرده باشد  
به بنده  
و ای  
و تمام حکم

صلی الله علیه و علی آله و سلم و از آنجمله اینست که چون دست از بند آتش خن شد  
 وی و مردم دیگر که رفیق وی بودند جماعه کثیر خواستند تا مکانات آنچه بر وی واقع  
 گیرند و در کمین ایذا بودند حضرت شیخ قدس سره الاصفی بیخ خطر ازین فکر ناخج آنها  
 نداشت چه شجاعت بر کمال داشت چنانچه شمه از آثار آن پیشتر تحریر یافت و منتهی  
 زاویه من یتوکل علی الله فهو حسبه بود ناگاه صورت سالار احمد علیه الرحمة که  
 مزار مبارک شان در حضرت باناست گویند که وی از رفقای سالار مسعود و غازی  
 علیه الرحمة که در بلده بزرگ مدفون است و زیارتگاه خلایق بحدت حاضر شد  
 گفت که من مدتها هستم هیچ از آنها بر تو ظهور آنچه میخواهند صورت نخواهد گرفت جماعه  
 کثیر از آنها در حضرت بانسا جایی قریب تر از خانه مبارک حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
 جمع شدند و در شب تاریک و مردم قریب بار که در خواب و حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
 بعبادت قدیم بار ب خود بود و یاد بایقان ندارم که اندرین اثنا صورت حضرت بزرگوار  
 میرسد عبد الصمد رحمة الله علیه و علی اسلافه و بارک الله فی اخلافه بودیداشد و گفت  
 بحسبیت خاطر باش چیزی از مخطور آنها نخواهد شد لیکن مظلون است بعضی آنچه در  
 شجاعت از انبای اجناس انگشت نمابودند چنانچه ثانی آنها را مردم نشان نمیدهند  
 در خلق شجاعت با وجود این شجاعت هر چند خواستند که بخانه در آیند و بدیوارها  
 که در قامت تصویر بودند عبور نموده بخانه در آیند بقضای لطف قادر مطلق که طویل  
 است اقدام آنها پس می افتاد و در اقصی هم رجلا و آخر اخری مانند تاشب  
 با خبر رسید شرمند شده راه غفلت خانه خود با گرفتند و در خود استنفر بودند که حال  
 است که از ماجرات نشد با وجود آنکه حضرت شیخ قدس سره الاصفی در خانه تنها بود

صلی الله علیه و علی آله و سلم  
 شدن در مجلس  
 بقصد شنیدن  
 نام حضرت شیخ  
 با خودی و غیری  
 صورت سالار احمد  
 باناست  
 در مزار مبارک  
 کمین گاه و بیگاه

صورت حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
 و بعضی از آن  
 جماعت

و حقیقت یاتنها بود که مطرح النوار عنایت ربانی بودند بلکه با کسی نبود الا بار خج و درین  
نکته است هوش دار ندیده عرفا هر چیز را که مشاهده نمایند تجلی حق تعالی باسم ظاهر و  
در شهود دارند بعد از آن بعضی آن جماعه ملاقاتی شدند سرگون داشتند علم نچندان بود  
پایان ندارد و ازین باز گرد بصل چهارم ر و فصل چهارم در زندگی از کرامات  
و خرق عادات که متضمن بعضی تاثیرات بر اصحاب است از انجمله اینست که  
حضرت شیخ قدس سره الاصفی بر کناره آب نه کر کلیانی نام دارد در زیر درخت برگه  
که آن درخت مخصوص بلقعه هند است بیاض موحده و رأسه ساکن و فتح کان قاری  
و در آخر دال مهله ساکن بسیار سایه دارد و کثیر الاغصان و عریض الاوراق است  
و عمر طبیعی از حد زیاده نشسته بود و عادت شریف بود که زیر آن درخت در اکثر اوقات  
باحق تعالی طمینان داشت و احوال طاری میداشت که نطاق تحریر قاصر است از  
استیفاء شمه از ان اتقصه در نواحی آن درخت یک گاؤ میش مرده افتاده بخاطر مبارک  
گذشت که برین نظری باید افگند پس نظر التفات با خیاردی افگندی الفور زنده  
شد باز حضرت شیخ قدس سره الاصفی بجانب دیگر متوجه شد التفات را گذشت بحال  
سابق خود آن گاؤ میش مراجعت نمود و همچنین طور بود در اینجا حضرت علی علیه السلام  
و علی بن ابیطالب اطهرین پس دی بر قدم دی بود و اندر اعلم مجال عباده المخلصین  
مانا نقصان را بحال دم زدن در تعیین مقام اولیا الله الذین لا یموتون علیهم  
والسلام یعنی ثبوت بکدام وجه باشد و از انجمله اینست که حضرت شیخ قدس سره  
الاصفی در زیر درخت بانیا زدا حوال حمیده در جناب حق تعالی بود ناگاه مردی سواد  
با چند کس که مرکب همه معائب بود و ظلم و مسرقه کبری که عبارت از وی در کلام مجید

ایست  
پوشید اید  
میشاید  
ازان جماعه



برای

وہم و عاوا  
مستغفرین بعث

تائید بر  
اصحاب است

پایان ندارد  
آنچه در کتاب

۱۰

میکنیزیا

از انجمن

استیلا بسیار  
وقت از حد

19.

پس کو برآمد

۱۰۰

23.2

6

臣

۲۰

157

یہ ہے

در شرفیاد

کتابخانه

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

১৯৭১

1

۱۱

100



۱. محمد علی خان  
 ۲. علی محمد خان  
 ۳. علی محمد خان  
 ۴. علی محمد خان  
 ۵. علی محمد خان  
 ۶. علی محمد خان  
 ۷. علی محمد خان  
 ۸. علی محمد خان  
 ۹. علی محمد خان  
 ۱۰. علی محمد خان

ووفو

بحار به بآئند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع است از وی هویدا بود و گویا که هبالت و  
 برین شنیعه بود پیدایش نظر حضرت شیخ قدس سره الاصفی بروی افتاد و تبحر و افتاد نظر  
 بروی آواز بافت غیبی رسید که نظر بروی ممکن حضرت شیخ قدس سره الاصفی اشتغال  
 امر آورد و چشم پوشید و حال آن مرد متغیر گشت از آسپ برین آمد و همه چیز که با خود  
 داشت گذاشت و مجاور درگاه علیه شد و طلب حق و نفس مستولی گشت و از هر چه از  
 اوصاف سابقه که داشت متبری گویا قلب حقیقت شد بعد از آن حضرت شیخ قدس  
 سره الاصفی در ذکر مشغول ساخت و بذكر جهر خفی تمام شب و روز مشغول می بود  
 و احوال پیدا کرد که لا عین را آت و لا اذن سمعت از انجمله اینست که  
 آواز بافت می شنید و از ارواح طاهره مجاورت داشت و ذکر حصی می شنید و روزی  
 گفت که عجب است از مردم که نمی شنوند این سکر زیر زبان بلند می گویند مضمون  
 لا موجود الا الله در روشنی نشسته بود گفت که این نعمت عظمی از محنت و کسب ثواب  
 حال حضرت شیخ قدس سره الاصفی تاثیر آورده است بجانب حضرت شیخ قدس  
 سره بعرض رساند که این چنین جواهر را در رشته قلیل الماس که نباید سفت آسار آبی را  
 هویدای نماید حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی نفرمودند و القصد بعد از آن که چون  
 وی نزدی زد و ایای طلب حق بود و از همه لذت دنیا و فرخفات بی گذشته بریال  
 وی جهات نفقه بتنگی رو آورد و چه وی از حرام و حلال کسب کرده بخواج عیان میبرد  
 و وی از اکتساب انحراف و رزیده و از اشتغال تحصیل اسباب معاش متقاعد گشته  
 ازین سبب جماعه از نسا از متعلقان وی بجان حضرت قدس سره الاصفی و بهر انا بقسط  
 الا و فی آمدند و در خانه خود با بزرگواران بر زبان می رانند و بجانب پاک حضرت

باز

باز

رحمه الله تعالى بی ادبانه لام و کات میزدند چه مردم نسا ناقص العقل و الدین سوامی شیوه  
 حرص شمره بلند دنیاوی چیزی دیگر مخطور در اذهان کاسده آنها نگشته و بلاها که در زبان  
 سابق روداده چنانچه آنحضرت قارون و ابلاک قوم لوط و شهادت حضرت زکریا و عیسی علیهما  
 السلام و علی بنینا و آله و محسن حضرت یوسف علیه السلام و علی بنینا و علی آله الطاهرین  
 و حادثه بانکه حضرت امام الایمه حضرت امام حسین و امام حسین رضی الله تعالی عنهما و غیره بسببنا  
 بود القصه آن زمان پیش حضرت قدس سره الاصفی رسیده اتفاق اللفظ و المعنی بزبانهای در  
 سخنها می نالایق را نمید و عنهما میبرد ساختند و گفتند که نفقه و کسوه از شما بند شد شما چه  
 کردید با آنکه چیز گفتند که در تفصیل آن کلفت است بجهنم حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
 ناخوشی پیدا شد ازین راه گفت که من ندوی را این بخشیده بودم کسیکه بخشیده بودم سرد  
 گردانید همان بزبان آوردن همان تبدیل حالش چنانچه بود شد بلا تفاوت چون در خود  
 نگاه کرد و خود را حیوان یافت غمگین شدن گرفت و خود را خواست که هلاک گرداند آهین آبار  
 در دست گرفت خواست که خود را ذبح کند مردم گرفتند باز داشتند رحم بخلقه و رساندین  
 بسبب مزاحمت مردم ساری نشد بجناب پاک حضرت قدس سره الاصفی نا شاکر و قدس  
 هلاک خود کرد حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوی نشدند چندی در غم ماند بعد مردم بهنگام  
 طبع بر جوع مطالب سابقه که نمیبوی بود در گذشته و توقع باز آمدن بطلوب از امکان رفته  
 و یاس کلی شد بدستور قدیم بکار خود مشغول شد اینقدر باقی ماند که از قطع طریق و گرفت  
 اموال مردم و ظلم بر خلق بوضع نا شایسته سابق انحراف داشت و بصلوة و صوم ظاهر  
 التیام داشت و عقیده بجناب پاک حضرت قدس سره الاصفی داشت و آزار آنجمله  
 ایشیت که محمد اسحاق نامی از قوم افغان در بلده شایه پور در خانه خود حضرت

لایق  
 آنرا که حبیب  
 خدمت در آن  
 علی بن ابی طالب  
 چون از زندین  
 شایسته شمس  
 سید ای غنی  
 کبریا  
 است حضرت  
 شیخ قدس  
 سره را ناخوشی  
 از آن  
 گرفتند  
 حضرت شیخ  
 قدس سره را پیش  
 بود و در آنجا  
 سطلوب  
 گرفتند  
 آنجا  
 حضرت شیخ  
 قدس سره را



سہ مشائخ کی ازاجہاد و امجاد میں امام بود چنانکہ حضرت استاد ارشاد فرماتا ہے: **م**نمود ما لحدیث السید غلام جیلانی مد الدہ و علیہ السلام خیر من خیر خلق

قدس سره الاصفی را یکچشم باطن دینیه و ظاهرا آثار توهمات در یافته و شیخ حضرت  
قدس سره الاصفی را ندیده بمردم دیگر از حلیه مبارک نشان داد گفتند این حلیه مبارک  
حضرت شیخ قدس سره الاصفی است و می متوجه بسمت بانا شد بعتبه بوسی مشرف شد  
درخواست بیعت نمود و حضرت قدس سره الاصفی گفت بیعت خواهی کرد حالا بگری شنود  
شو می را در سجده بر دو تلقین ذکر بنمود بجز و تلقین یافتن آواز یافت شنید بعد دوسه روز  
در تزیاید شد هر روز رتی در تری رتی روزی پیش حضرت قدس سره الاصفی مطربان بغنا  
بیتی می گفتند و حضرت قدس سره الاصفی در حال حسن بود بنده در گاه از محمد اسحاق گفت  
میل بسرو داری و می در سجد شسته گفت خبر میدهد که حضرت را میرسد وی کامل وجود  
ترانی رسد توانا قص هستی بدانکه در استماع سرود خلائق فقهاست بلکه امام شافعی و  
الایمه حنفی از فقهای حنفیه و شیخ ابو یزید بسطامی و شیخ ابن عربی رضوان الله تعالی علیهم  
قائل بحمل اند و تفصیلش در موضوع می ست و گاه باشد که مباح بعارضی ممنوع میشود چنانچه  
نکاح آنکس را که حاجب از ذکر آبی باشد چنانچه از نفقه و کسوه و سکنه عاجز باشد پس  
بعد نکاح در کسب نداشتن پس آن خلوات از دست رفت همچنین سرو و ست که چنانچه  
مباح ست چنانچه اکثری از علما بوی رفته چون اشعار سرو و علی مخصوص اشعار هندی  
مشتمل بر مضامین عشق مجازی که متعلق به نسا و امارد ست و اینها که فسقه را ذوقی  
مبعذ از جناب آبی باشد می باشد پس اینچنین سرود امثال اینچنین مروج مباح نباشد  
ازین راه محمد اسحاق بخطاب لایلیق مخاطب شد روزی در مجلس حضرت قدس سره  
الاصفی حاضر بودم ذکر سرعت محمد اسحاق در تاثیر بود گفت اگر در انوقت التفات بدخت  
نبلی که تمرین می اهل فرس و غیره می نامند می کردم وی هم تاثیر می شد و تاثیر است

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

محمد صالح مودودي

دورسی

پیش حضرت  
شیخ قدس  
حضرت شیخ  
قدس سر  
الوجود  
و

باشد پس

کتاب

2

حضرت شیخ قدس سره الاصفی بر اصحاب خودش زیاده زیاده بود تفصیلش خالی از عنایت  
 و از آنجمله اینست که شخصی در ملک دکن در کسب اسباب معاش دنیاوی پریشان  
 احوال بود و وقتی در اتمامش بود که صورت حضرت شیخ قدس سره وی را نمودار شد و آسائی  
 کرد و روزی که چنین و چون این معامله در حالت یقظه بود تفاوت در معامله و احساس یقظه  
 نکرد و آنست خودش نزول فرمودند و وی را علم هم شد که حضرت شیخ اند قدس سره دگای  
 ندیده بود و بعد از آن مرفه حال شد و اسباب دنیاوی زیاده زیاده از کفایت شد چون  
 مراجعت از ملک دکن باین سمت نمود و بطن خودش که قصبه ملاوده ست قاضی شده آمد  
 رخصت توقف روانداشت و آمدیش رفیع شرف شد از بعض یاران شنیدم که حضرت  
 شیخ قدس سره الاصفی متوجه بیر شد چنانچه عادت شریفه بود که در اکثری از اوقات علی الصبح  
 بر اسب سوار شده بجانبی از بیابان و میشها و سواحل جو متوجه می شد و اگر مرکب نمید و پیاده  
 میرفت بصاحبزاده و الا سید غلام دوست و فقه الله تعالی لما یحب و یرضی و ورثه ملا و فوق  
 ولیه قدس سره الاصفی گفت که اگر شخصی بیاید وی را نشانید و تواضع کنید من بازگشته  
 میرسم مترو و خاطر نشود باز متوجه بیر شد بعد چند ساعتاً آن عزیزان مدینه نظر رسید حضرت شیخ قدس سره الاصفی  
 بعد از آن حضرت شیخ قدس سره الاصفی مراجعت نمود و بیت ویران برای آورد و در زری در خدمت  
 حضرت شیخ قدس سره الاصفی نشسته بودم و ذکر احوال صلاح خیر بود و آنده بین آشنا گفتم  
 که بخطاب من لایس مخالفه مخاطب شدم که فلان ولی ازین عالم در ملک و بکن حلت  
 کرد و بنام وی روزی رقم مردم را دیدم که از دفن فارغ شدم بر مزار نماز گذاردم و منجات  
 نمودم در انشای راه در قصبه ملک که در دکن است بان شخص متقاتی شدم و سبب سیدن  
 در حالت دفن آن بود که بجز و سماع خطاب بعارضی توجه بان امر نشد فی الجمله کثی شد

و از آنجمله  
 دکن

دلا سائی  
 دیگر

و در آنوقت

چون  
 غلام دوست

گفتم که خطاب من لایس مخالفه

و بنام وی  
 روزی رقم

شیخ عبدالحق بن محمد بن علی بن ابی طالب  
ابن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب

و از آن جمله اینست که بعضی یاران را در عالم دیدم که در لقیظه بود و یاد و نور نوم  
ولیکن نوم و لقیظه وی متساوی است چه در حالت لقیظه پوسته احضار اموات و غیب احضار  
روحانی داشت بالقیقات ولی القات و هرگز نمیتوانست توجه و مراقبه را محتاج بنمود که در هر گلی  
فرمود و تا آنجا رسید که تا بحین فرورفت و سر فقط بر روی ماند اندر نیوقت حضرت سید عبد الصمد  
رحمه الله تعالی و بارک الله فی اخلافه نمودار شد و گفت که بنی که این چه کرد و حضرت شیخ قدس  
سره الاصفی می گفت که در دل داشتم که این یار خلاص از ورطه یابد و این دوست تر داشتم  
بعده از آن دید که گما خوش لباس و زنجیر با زرین دارد و شرمند و سرنگون بعد از آن یار  
خلاص یافت سبب و آن بود که وی قاضی شده بود و حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسیار  
بسیار ناخوشی از قضای زبان داشت بعد از آن یار بحضرت شیخ قدس سره الاصفی متعالی  
شد و گفت که من باین بلا مبتلا بودم ما را خلاص نکردند ظاهراً حضرت بوی فرمود که خلاص  
از بجانب بود بخودی خود نبود هر چند بظاهر دست گرفته نکشیدم و در وقتی می گفت که از  
توجه من خلاص یافت باز حضرت شیخ قدس سره الاصفی از آن یار پرسید آن سگما کدام بود  
آن یار گفت اَللّٰی نَیَّاحِیْفَهٌ وَ طَالِیْهَا کَلَّابٌ پس حضرت شیخ گفت که بهر چه بقضا  
راضی شدید گفت من انحراف نمودم و هرگز قاضی نخواهم شد بعد از آن تا آنچه عمر  
قاضی نشد حضرت شیخ قدس سره الاصفی می گفت که آن سگما قضا بودند و از آن جمله  
اینست که حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی از دعوات اسمائیه امور دنیاوی یا دینی  
هرگز نمی دانست و نداشت مگر حدیث دوست که وی را تکرار می کرد و گریه می لیکن مقام می  
برده بنام علین و صدیقین رسید مکاشف بدعوات و تاثیرات اسمی شد و بهر امر که  
تفت بوی می شد و یا توجه تام می کرد بصورت فعلیت می گرفت و با جمله بر غبت و رضا  
ای قاضیان

[illegible]





ندیدند و در صورتی که بستانه بستانه یافتند آن گشتند چه شد و کجا شد و که برود و کجا رفت

آن

و آن میوه باغ من کجا شد

آن چشم و چراغ من کجا شد

و بی بعد افاقت می گفت که در آنوقت آواز ناله چنین و چنان می شنیدم و هیچ قصه وی  
خود را در نواحی قصبه دیوی که از وطن مالون وی که قصبه سهالی نام دارد سه کرده کلان که  
سوازی سه فرنگ خواهد بود در کناره حوضی یافت و در افاقت آمد حیران ماند آن طریقی  
بعض این مسافت از سر اقدام بود چه در پایهای دی آثار رنج سفر بود و چنانچه آنها  
و شکستگی آنها و درم که ازین پیدای شود و وج در بشه پایها در جنبش و نیز بعض مردم که در  
نواحی دیوی رفته بودند وی را در دیدن یافتند و در آن هنگام در طرفه عین یک  
چادر رنگین کرده آن جها آورده بوی دادند ظاهر رنگ زرد بود و بعد از آن وضع  
قصبه دیگر قریب یافته ازین سبب در آنجا رفته بخانه کسی از مقیمان آن قصبه مانده و صاحب  
تواضع پیش آمد و از وی حال خود را پوشیده و شب بخانه محفوظ مانده چون از خواب بیدار  
شد خود را در کناره آن حوض یافته که زیاده از نیم کرده از آن قصبه بود حیران شده چه کند  
سعی بجای نیرسد بلکه محال سعی نداشت درین اثنا در افاقت ست پس غریمت آمدن بخانه  
خود نمود بوقت شام بخانه رسید ثمانه روز در قطع مسافت سه کرده گذشت بسبب ضعف  
و خراشیدگیها در هر دو پا اندرین مسیج اثری آسیب جن نیست پس ازین خویشان و  
پیش حضرت شیخ قدس سره الاصفی آمدند و التجار تفصیلی ازین آسیب آوردند حضرت شیخ قدس  
سره الاصفی التفات نکرد و هر چند این قدر کفایت داشت که التفاتی میکرد و الله اعلم بالابرار  
عباده هر چند از تمام قصه تعلق باین رساله ندارد لیکن چون قصه شانی داشت بنظر  
عوام اقتضای آن کرد که تمام باید نمود پس بشنوید چندی و روشی از ملائمه که حال

می شنیدم  
و در آن  
طریقی

بعض

طریقی

این

جنبش

طرفه عین

وضع

قصبه

تواضع

شد

سعی

خود نمود

و خراشیدگیها

پیش

سره الاصفی

عباده

عوام





دی هم آوازی کرد تا آخر اذان چون مؤذن اذان فارغ می شد وی هم از آواز  
کردن می ماند بجائی که بود میرفت همچنین سالها گذشت و آرزینجاست که آن سگ را  
خلوصی در عقیدت بود آرزین سبب حضرت شیخ چون بعزم سیر بر می خاست وی همراه  
می شد روزی حضرت قدس سره الاصفی از اسپ فرود آمد و گیم خود فرستاده کرده  
نشست با حبیب مجاور شد اسپ در سرکشی آمد و گر نیت و حضرت شیخ قدس سره  
الاصفی متوجه نشد چه از زخرفات دنیا ویه التفات نداشت آن سگ دوید و سده راه اسپ  
شد تا آن زمان که اسپ ایستاده شد باز آمد و بجانب حضرت قدس سره الاصفی می آورد  
و اشارت بسوی جانب اسپ می کرد بعد ازان شخصی آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی پوس  
گفت که همراه این سگ رود و جای که برود و آن شخص همچنان کرد و دید که اسپ دران نوحی  
هست گرفت آورد و ظاهر چون آن سگ نزد حضرت شیخ قدس سره الاصفی حکم بدین وی  
ممنوعی نگین و غیره اسباب موتی مردم و از آن جمله اینست که حضرت شیخ قدس سره  
الاصفی در زیر درخت برگه بر کنار هجوی کلیائی گیم خود را فرستاد و بکناره جوی رفت تا  
وضو ساز و بعد فراغ وضو بر فرش خود آمد و دید که ماری سیاه که از اجنبت مار با باشد بر فرش  
نشسته حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت اگر بر قصد فساد آمده برو و آنگفت که من هر  
استماع ذکر آمده و اولیاء الله تعالی را نمی گزم و مستمع ماند و رفت و از آن جمله اینست  
طبیعت حضرت شیخ قدس سره الاصفی مائلی با مژده که پرسوتم نام داشت بشد در بلده بهرنج  
اگر جائی سوار شده میرفت آن محبوب را همراه می یافت چنانچه میدانست که وی بعین  
جسد خود همراه است از نوائب زمان متشکی در و سر شد چنان استیلا گرفت که قرار نداشت  
گاهی سر را بلند می کرد و گاهی بر فرش می مالید کسی گفت ویرا فلان و فلان می بیند کسی

و عقیدت

حضرت شیخ  
قدس سرهزخرفات  
دنیا ویه

تفاوت آن

حضرت شیخ

ع

از آن جمله

اینست

که حضرت

شیخ قدس

سره

طبیعت

حضرت

شیخ

قدس

کتابخانه عمومی موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

که در دوی دور کند حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوی شد و در دوی را کشید  
فی الحال وی صحت یافت و در بر سر مبارک مستولی شد و آزار بسیار شد پیش درویشی  
رفت و حال را ظاهر کرد وی به نصیحت پیش آمد چه لازم بود که بر بند و بچه انجمین کردن  
حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی نفهمود بعد ازان آن درویش و دوی استعمال  
کرد آن وجع فرو شد و صحت شد این بنده در گاه گمان می برد که این حیلۀ لامنیه است  
غالب آنست که بالقیات حضرت شیخ قدس سره الاصفی صحت است بعد ازان حضرت  
شیخ قدس سره الاصفی بزیارت مرثیاتی تشرع که دقیقه از دقائق سنت نبویه صلوات  
الله تعالی علی صاحبها و علی آله نگذاشته رفت و کیفیت همراهی آن معشوق گفت آن شیخ  
مرتاح گفت اگر آن بند و بچه را شائبه از محبت الهی می بود دهن می بردم که وی بخودش  
حاضر بود خطر شماس است که رونود اندرین اثنا حضرت میر سید عبدالصمد علیه الرحمة و بارک  
الله فی اخلافه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی ظاهر شد و گفت محبوب را در خود باید نگریست  
و خود معشوق خود باید بود در نیوقت معشوق را در خود و اعضای وی را عین اعضای  
خود یافت بجزو این دید محبت وی از دل رفت بعد ازان چون ویرامی دید در نظر  
حسن و زیبایی آنی آمد دوی قبل ازین متوجه بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی نمیشد  
حالا میل طبع وی بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسیار لیکن چه الآن قد ندمت  
باینفع الندم قد ضیعت اللبن باصفی و آزار خجله اینست که روزی در تعبیه ای  
در زنی در چاه افتاد و شب بود حضرت شیخ قدس سره الاصفی در نواحی آن چاه میگذاشت  
الش دریافت جسم و احسان بر حالش بر دوی صورت گرفت عنایت بوی نمود  
توجه بحال در مانده شد و وی از چاه برآمد مردم متحیر بودند چون برآوردن آورنده ظاهر نمود

[illegible][illegible]

بعض مردم بخود نسبت می کردند آن زن می گفت که من ویرای شناسم ازین مردم که  
می گویند نیست و از آنجمله اینست در مجلس بعضی علما حرف خرق عوا<sup>که</sup>ند در میان  
شده وی استجاب راستی که حضرت سیده النساء فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنهما از پیغمبر  
صلوات الله تعالی علیه و علی آله و یدیه که روای مبارک از پس به پیش می کشیدند اندام مبارک  
عائق نمی شد بلی تکلف از طرفی بطرفی می آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت حالا بهم فیض  
رسول خدا صلوات الله تعالی علیه علی آله الطاهرین آسانی وی که خلفای باطن باشند  
می تواند شد پس گفت چادر را بکشید بپا<sup>ای ایشان نعمت و شکر و شادمانی است</sup> نظر یافتند سر و طرف چادر را گرفته کشیدند اندام  
مبارک حائل نشد و در اکثری از اوقات می گفت فیض روح القدس از باز مذکور  
و دیگران هم بگفتند آنچه مسیحایی کرده روزی در کنار نه حوضی کلان که بسیار مطبوع است از روی  
موضع سادات و ائمه واقع است نشسته بود و گفت این قدرت منحصر به کسی نیست با فضل هم  
می شود بد آنکه بعضی مردم گمان می برند که خرق عادت که از انبیاء علیهم الصلوٰه واقع شود  
از اولیائی می شود این حرف عقل زود بقبولش متجشع می شود چه اچای موتی از اولیا مکرر یافت شد  
و همچنین غیر وی بلا شبهه بلکه فرق این است که بزرگوار نبوت اگر صادر شود  
تصدیقاً آنها حجت است ورنه کرامت خواه از امثال مایه صدر عن الانبیاء علیهم الصلوٰه  
علی نبینا و آله الطاهرین و هو الاحق بالقبول و الله اعلم و از آنجمله اینست که بیاد  
بعض مریدان رفته بود و وی بمرحمتی مبتلا بود که صحت از وی متوقع نبود و صاحب فراش بود  
چون بقای خیمه حضرت شیخ قدس سره الاصفی بهره مند شد و گریست و گفت بعد  
استفسار و تسلیه که بهر شدت بیماری و یا خون مرگ نمی گریم بلکه درین اندیشه ام که در سوره  
مرض گرفتارم که از حضرت صاحب غفول میشود این حالت مرا گریان نماید چون حضرت شیخ

و از آنکه  
 قاطع الزمرا  
 انانیت  
 از تاراج  
 غلام  
 سپهر و وطن  
 چادر و بخت  
 پیش بود و  
 چادر بر پشت  
 باقی بود  
 طغیان گرفته  
 اسلام  
 او لیا و  
 صلوات  
 اصف و خواه  
 فیران باشد  
 سلطان  
 و از آنکه  
 سکون و مذهب  
 حضرت و مذهب  
 الدین

خرق عاصی و تم تصدیق اس یو و میخو  
مراشد

اللغات    فنون    صناعات    الزراعة    المصنوعات

قدس سره الاصفی حال می مشاهده نمود اسم رحیم متجلی شد پس گفت که فلان دل قوی  
 والله تعالی یاد دار بنایت الهی صحت است و مراجعت بخانه نمود پس در صحت هر وقت  
 سترتی بود چنانچه همون روز بخودی خود نشست و از سر بر سر داد و تناول کرد  
 و بر روز دوم گویا که هیچ اثری از مرض نبود و از آنجمله اینست که چون پیوسته  
 مع الحق تعالی بود از محرمات طعام که وجه حرمت وی ظاهر نیست اطلاع می یافت  
 و یا حاجتی پیدا می شد که از تناول آن بازمی ماند و اگر کسی بد کرد و از تلبیس نفس به لباس  
 صوفیانه بوی دو چاری شد الثقات نمی کرد بلکه انحراف و تحقیر می نمود با وجود که توضیح و  
 باصوفیان و اهل لباس نهاده ازان بود که تصور نموده اید ازین راه روزی  
 حاکمی بیده لکنتو که اقتدار و شوکت شاهانه داشت ببقای مبارک در خانه شیخ و در محبت  
 که حال قوی داشت و از اسوای حق تعالی در همه احوال و اوقات در گذشته بود و بنا  
 عمران تجربه از نو محکم ساخته و بذروه سام تفرید و عشق جفائی رسیده بهره مند شد  
 و دعوت نمود حضرت شیخ قدس سره الاصفی قبول کرد و بوقت طعامی عجیب ساخته فرستاد  
 بوقت دیگر طعام ضیافت حضرت شیخ قدس سره الاصفی می بنید که یک  
 اسپ خوب صورت و خوش رنگ را مردم گرفته و ران وی جدا می کنند حضرت شیخ  
 قدس سره الاصفی گفت برای چه برین تعذیب می نمایند گفتند بهر خوردن شما حضرت شیخ  
 از تناول آن طعام عجیب متنبه شد بوقت دیگر که طعام قسم بقسم آمد حضرت شیخ قدس  
 سره الاصفی گفت همه مردم بخورند برای من نگاهدارند درین وقت میل طبع نیست  
 بوقت دیگر اگر میل خواهد شد می خورم چون مردم خورده مطابق إذا طعمتم فالتبوا  
 مستغرق شدند و مردم آن حاکم هم رفتند آن طعام که نگاه داشته بود گفت من نخواهم خورد

تعالی را  
 از آنجمله اینست  
 حاجتی  
 می نمود  
 حاکم  
 بنام  
 حق تعالی  
 رسید

می نمایند  
 ص  
 دیگر  
 طعام  
 بخورند  
 و اگر میل  
 خواهد شد

خبرچ نمایند شیخ دوست محمد چون بر بشره حضرت شیخ قدس سره ملاستی دید گفت چرالمول  
هستی حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت بهر این معالیه شیخ دوست محمد کلمات گفت  
که از وظایم می تواند شد که در اطعمه امر او حکام اشتباه و اختلاف است و از صحبت  
آنها احترازی باید نمود و آرزین راه نیز حضرت شیخ قدس سره در سایه درخت انبی  
نشسته بود یکایک در ویشی آمد و سلام علیک نمود بطریق قوم ملاستی بهند به حضرت  
شیخ قدس سره الاصفی هرگز هرگز متوجه بوی نشد و روی خود را از وی میگردانید  
و وی را سائیس می گفت و در فدا در شان وی بزیان می اندکد که هرگز از شان و  
بنای علی الخصوص با مردم در ویشان چه با آنها حسن سلوک چندان داشت با عین  
رَأَتْ وَكَأَذُنٌ سَمِعَتْ حَالِی از وی است چون سوال می کرد بهین طور از وی  
معالیه می کرد و اصلاح در سوال هیچ سود نکرد و همه مردم حضار در تحیر و تشکر شدند که باین معالیه  
از در ویشان در پیش نمی آید باز آن در ویش راه گرفت یک دو ساعت نگذشته باشد  
که مردم از بد و سرری یا از آبادانیها که قریب وی اند آمدند و گفتند سائیس بودی  
را اصلاح می نمود و فلان فلان چیز را بدزدی گرفته برده ظاهرا لباس فقرا را می پوش  
مردم حضار گفتند اندرین ساعت رفته است نقص کنید آنها در تحسب وی شدند و همچنین  
وقائع دیگر و احصای کرامات خالی از کلفت نیست بقدر مرمت مدعی الکفایت دائر و آینه  
الهادی للاتمام فله احمد علی بنیدیه و آله الصلوٰه والسلام و رضوان الله علی اولیاءه الکرام فقط

رزاق عالم را شکر یحیی و نبی اکرم را نعت بعید و که کتاب فوائد متساب مجموعه مناقب علیه  
موسوم به مناقب رزاقیه در مطبع محبتائی واقع شهر کهنه باده جادی ثانی ۱۳۳۱ هـ مطبوع و

لا بد من كمال في كل شيء  
و لا بد من كمال في كل شيء

10

1

三

۱۰۰

روایت

الصفات

7

اسماء

19

المجلس  
العلمي

١٠٠

در حدیث

3

١٢

1950

۱۰۰

12/16/60

از انقباض فقط در دست میزنش  
 بس که چون بدید کامل از جانب  
 در یک جوان تریب جانفش شود  
 هر که آن شد را دیو بدید  
 هر طراز شد به یغواله اش  
 خاک گرد و صورت دیو از تنباید  
 حصه کا کونجی از غل لغام  
 فقط قفل از او و نکت الذریع  
 انفری از زلف و غایت آن  
 و هیچ زیای می گردید این کتاب  
 معش که تا کنون باشد اهل دل  
 پیکر کامل حافظ نام کتاب  
 بدعاس ششین روی از ششین  
 فزونی را به نیکو سخن از کتاب  
 فزونی را به نیکو سخن از کتاب  
 بست چاره ششین در کوشش  
 هم با وادارش برابر در افتاب  
 سنجید عالی نسب والا  
 عالم و هم در عالم

بسم الله الرحمن الرحيم  
قصید تصنیف حضرت مطلع انوار صمد ولوی سید شاه وفی احمد  
صاحب نئی بالنسوی قدس الله سره العزیز

### بسم الله الرحمن الرحيم

قصید تصنیف حضرت مطلع انوار صمد ولوی سید شاه وفی احمد  
صاحب نئی بالنسوی قدس الله سره العزیز

ای شبه قطب عالمی بادی هر سرا شبه نایل نور چراغ معرفت روی برخاک نیاز و بادل پر آرزو تا که باشد گشت از خاک قد و دست ستیز آبروی گوهر عرفان فیض دست است معنی الفقر فخر می تا زمان مستور بود گلشن باغ حبیبی سروستان حسن خاک درگاه تو باشد پیش رباب یقین آفتاب لطف تو هر جا که شد پر تو گلشن میز و اید زنگار آئینه دلها سے خلق زائران روضات را زده جنت مدام	کرده هر گریان ذات تو ایزد بهنا گوهر یک دانه موج عنایات خدا قیصر و مقهور پیش بارگاهت جبهه سا شد به پیش وزه اش خورشید مانند شما مستفیض بحر احسان از ثریا تا ثری ذات پاکت کرد خا هر از لب معجزنا زیب و گلزار و لایست منبع جود و سخا تو تپای دیده عرفان و چشم آفتاب میشود در یوزه گر خورشید هر صبح و سوا خاک درگاه تو شایمی کند کار جلا سید بهر سو سر و ش غیب هر صبح و سوا
---	--

بسم الله الرحمن الرحيم  
قصید تصنیف حضرت مطلع انوار صمد ولوی سید شاه وفی احمد  
صاحب نئی بالنسوی قدس الله سره العزیز

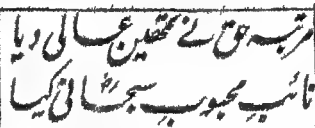
بسم الله الرحمن الرحيم  
قصید تصنیف حضرت مطلع انوار صمد ولوی سید شاه وفی احمد  
صاحب نئی بالنسوی قدس الله سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحيم  
قصید تصنیف حضرت مطلع انوار صمد ولوی سید شاه وفی احمد  
صاحب نئی بالنسوی قدس الله سره العزیز









جلوہ گر ہر دم شمع نور ہے  
زائر و ناکا جان و دل مسخر ہے

روضۂ عالی مشالِ طور ہے  
بارگاہِ انوار سے معمور ہے

مرتبہ حق نے تمھیں عالی دیا  
نائب محبوب سبجانی کیا

تجسس حامی سے جوین غافل رہا  
خوشہ چین ہن سب ترے شاہ گدا

اپنی شامت کے سبب بھٹکا پھرا  
غیر سے تیرے مجھے ہی کام کیا

مرتبہ حق کے متحصین علی دیا  
نائب محبوب سبحانی کیا

پارہیز کے کورے کر دیجیو  
غم کے دریا سے مجھے تر لیجیو

دستگیر او ستگیری کیجیو  
میرے عصیان پر نظر مت کیجیو

مرتبہ حق کے متحصین عالی دیا  
نائب محبوب سبحانی کیا

وکیہ لوح چشم عنایت سے دُری  
دو جهان کی ہوا سی مین بہتری

عرض رکھتا ہوں یہ مجھے قادری  
خادمون میں آپ کے ہو جاؤں

مرتبہ حق نے تمہیں عالی دیا  
نائب محبوب سبحانی کیا

قد ارید باین کلمات خسر و ملک بقا  
نمودی راه طریقت پیشوایان این  
الک عالم حقیقت سالک راه پیدا  
شد خلق و مطاع دهر در دو عالم  
قدمه اصحاب عرفان قطبچراغ

جگر با این دلایت آفتاب گرفت  
 بدیدار دل جگر فرزند شاد و لاف  
 دست چرخ هفت بیت بود حالش  
 در غبار آسایش دیدم دل باجلا  
 آفتاب جگر که بود دل باغ  
 در سوره هفت چون جگر با کشتا  
 کاغذیست یک سیم و ده اسکنه کوسه نو  
 آفتاب جگر که بود دل با کشتا  
 یک سیم و ده اسکنه کوسه نو  
 آفتاب جگر که بود دل با کشتا  
 یک سیم و ده اسکنه کوسه نو

انسان  
 کی قوتیں ان قدر تیز و قوی ہوتی ہیں کہ  
 انہیں اپنے جسم کی ضرورت سے بے خبر  
 کر دیتے ہیں۔ مثلاً اگر کسی شخص کو  
 ایک گناہ کی بات ہو تو اس کی قوتیں  
 اس قدر تیز ہوتی ہیں کہ اس کو  
 اس گناہ کی بات سے بے خبر کر دیتے  
 ہیں۔

۵۹  
 در کتب کرامت بار از حرمان بجا می رود  
 یعنی خیر و نفعی که در ملکیت بتجلی  
 تا سر از آستان پاک پوشش که عیال  
 یک شمشیر آمد از آنجا که پیش  
 خرق دریا می بود و صفت شکر و آب  
 شربت با هزاران دران خود را بیدار  
 با نعم که در دریا و دریا و دریا  
 خایه دولت با هم آمد و در سر  
 خایه دولت با هم آمد و در سر

از ترازہ انشا و طبع قاصد جناب لوی حافظ محمد جانشین ابو نعیم مجری باہی

اول سپاس خالق و در زان دو جهان  
پس ترجمه خوش بشارتی از بحر ایل دل  
آن نسخه که محسن زین صدر از آمده  
هر حرف رد و کش اگر آمد باب تاب  
هر شوشه نور ششمه مهر رد کند  
نقش چه احوالات و متنی چه دلنواز  
مضمون آن چه مایه نشاط و طرب و د  
یک نسخه نغمه آمد و پاکیزه همچو جهان  
دری چرا چنین نبود کاین کتاب حق  
ناج سر ولایت و خاقان ملک فقر  
صاحب دل آنچنان کند بدش کسی نمید  
آن شاه که زنجلی انوار بر قدش  
در بالنده گر چه بدین پاکش نشان دهند  
آن مایه از خوارق معجز نمای دس  
کاند حساب نامد و ناید ازین پس  
قصه چون بزیو طبع این چنین کتاب  
کتاب جناب مصرع سالش چنین تو

از جناب عالی  
هم ز دست خویش  
از کلام هم راه فرود آید و این خط  
درد و غم و محنت خود را در آن  
با آبی بازدهد و بسوی آن  
با زینت و آرایش  
ای که در کتب و کتب  
فی سواد انسیب و فن

شاه مرداق از خطا توین خود مکن  
یک نظر کافی بود مرا از حسن حق  
خود هستی نه را از یک نظر با حق  
مشتد زان و تو را با حق زان و تو  
چون بود بجان سیکر زان و تو

این کلام است  
که در این کتاب  
در باب اول  
در فصل اول  
در باب اول  
در فصل اول

## خاتمة الطبع

بمعون و تائید رزاق عالم و حصول توفیق خلاق جبر آدم درین زمان خیر و برکت توأم رساله  
 شریفه و محاله منیفه معروف بمناقب رزاقیه در بیان نسب حلیه مبارکه احوال وفات و کشف  
 و کرامات مخدوم عالم و عالمیان قطب الاقطاب علما و درویشان مقبول بارگاه الهی مظهر  
 کرامات نامتناهی حضرت سید شاه عبدالرزاق حسینی بانسوی قدس الله تعالی سره و نور قبه  
 بتصحیح تام و کوشش الاکلام ساکت ساکت حقانی عارف معارف ربانی جناب مخدومی و معظی  
 حافظ سید شاه غلام جیلانی دام مجده و زاد فیقه حسب فرمائش مور و مراحم رب صمد مقبول  
 بارگاه احدی صرح سیادت مستند جناب حافظ سید شاه خورشید احمد صاحب ام فیض بل  
 الله الوهاب باہتمام احقر الانام آمید وار مراحم رب قوی محمد عبداللہ صدیقی لکھنوی تاجر  
 کتب مالک مطبع مجتبی در مطبع مجتبی واقع شہر لکھنؤ بخط خوب و طبع مرغوب پام  
 رجب المرجب ۱۳۳۵ ہجری مطابق ماہ دسمبر ۱۹۱۶ عیسوی مطبوع گردید و الحمد للہ علی ذلک

تاریخ طبع از ستاج طبع عالی جناب اجے زید الدین صاحب عزیز لکھنؤ

طبع شد موقوفہ رزاقی عزیز	شکر این نعمت بیاید بشمار	حرف حق و لفظ لفظش در نظر
ہست از صدق و صفا آئینہ	خوان زرق معنوی آریستند	ما شودند رباب معنی ذلہ خوار
گفت با تف مصرع تاریخ طبع	شان زرقی بہترین آن شکار	مت باخیر

فہرست کتب موجودہ کتب خانہ تجارتی مطبع مجتبی جبین اکثر علوم و فنون کی کتابیں قیمت  
 مندرج ہیں حسب اطلب الثقیل آنہ آنے کا مکٹ بھیجنے سے روانہ کیجاتی ہے

محمد عبداللہ تاجر کتب لکھنؤ

۶۲۲۹



ع ۱۲۸

دوره  
DUE DATE

س

۶۲۲۹



